

بِسْمِ رَبِّنا الْحَمْدُ لِلَّهِ

رسا کھان سک حقیقہ فی سائر ان بیدار طریقت مخفیہ کہ  
 شخص طالب قدر از آنکہ قدم در میدان حق جوئے کند با وجود  
 زحمت و بغض ہر شے چھوڑ ساند غالباً مخلصا الہیہ الہ  
 طلب کہ تحقیق با کمال جہود و توفیق پہنچاند و چون غایات  
 توفیق حق را پیش یافت و مقصد کلی را محال کن شناخت  
 پناہ برادر بردند و سادس شیطانیہ ہر چیز کہ بعد از توفیق و  
 ایمان باہم مضبوط ماند و غایب دانے نگردد گناہی کہ خود علی  
 حسب الناس ان يقولوا انا و ہم لا یفتنون و ہم یفتنون  
 حکم ولایت و راحت لدر آنکہ کتاب باشد حضرت اربع در بعد  
 شرح سورہ کوثر در سورہ حمد و بعد قال و قوله الحق  
 و ان الذین قالوا و افروا علی حکم الی الایة و اخفیہا فقد کفرا  
 باہ و آیاتہ و ان ماویہم نار جہنم بنس للظالمین مقاماً

۱ چون در خفا تہیہ بہت کر فریوت و شیعہ نصیر و بہان نظر علیہ علیہ  
 ۲ سورہ حمد و بعضی از نویندگان با جہاد حساب کرید بہان  
 شد بہت و شرح سورہ کوثر شہادت شد -

پسران برادر هر صاحب الی را سارقین در طلبند و هر صاحب  
 ایمانی را شیاطین در غضب باید جهت صادق این باب از  
 محبت کذاب را قیاز و بچهره و وفا کنند بعد و دست خط  
 کنند برهن کیم پسران بر این قسم بخدا طلعت اعلی روح  
 فرخ حکومت الامرو و الخلق فله عرض من شرح ندارم و بجز خاص  
 خدا ایچرا ذکر نمیخوانیم و این کلمات را مضافه میکنم  
 والله علی ما أقول شهید اذ هو حی فی ذم المولی و ذم الخیر  
 در آنچه دیده ام که آن میکنم و ندیده را شهادت نمیدهم و در حدیث  
 ما سوادنا بر رضا اعلی از هیچ ندیم و فرات کلمه که  
 غیر فقطه اولی روح العالمین فله معادل میکنم و غیر  
 اکثر خود را بجا رسیدن بجهت کنیم و سایر فریاد  
 اردن ضعیف بر میکنیم که از شاه در بیان ما در ششم  
 اما در باب جناب ایشان و جناب دیان هر چه که در حدیث  
 والله اعلم بهمانی و هو امرع الماسبین و خیر النعمین  
 جناب دیان را که هیچ عاقبت نگویم اما جناب ایشان را  
 خدمت رسیده ام چونکه در آن ایام را همه فرزندان  
 از ما شنیدیم و او را بنظر فرادم و دوست بجز خود دیدم  
 بجز بفرست هر که صیبه است نزولاً عن ربنا النقطه

و قولوا فی حقہ ما تاتوا من بعدہ نقطه از لیه در  
 صریح که حقیقت اهلید و هویت اعلایید است این کتاب که  
 در رتبه خلق واقعند جناب ایشان از همه انصاح و از قواعده  
 بدیع ابلغ و اکمل و سخته برادر نظر را حضرت جبر و غیر  
 آنجیب و اشرف می باشد و نیز او است هر کس از اسما  
 حسنه که هست بر خود گذرد کل مامین قوی با و همام  
 فی ادق معاینه فهو مخلوق مثاکم مرد و عالیکم است  
 که کمتر از آن جبر و غیر و هر کس بزرگه اسیر دارد و نه در حضرت  
 کل اسم خلق له و کل له ساجدون و انما ادلال العی حوری  
 لنفسه کل بامر من عنده یخلقون انما رب العالمین  
 که در این عالم سمرج میشود بیا میرم بنجد از شرف و در  
 کبر کردن بر خدا و اولیاء او نده که بنزد این فدی ایشان  
 بصحت که بدام بگردد استخوان و دندان و غیبه لایم جان است  
 مدار ولایت کلیه لذایع جبر و غیر که میخواهند سو قس و غیر سو قس  
 شناخته شود و از این اشکالات گاه در میان و حق هم در  
 دلم شد حکایت خضر و موس و اسیر و هرون و ابراهیم و اسمیر

۱. و شد بجز استند امام که فرموده است نزولنا من الربوب  
 و قولوا فی فضلنا ما تاتوا من بعدنا و من تعلقوا - ۱۰۲ بعد از این  
 بر از آنجا که در بیهوشی هر کس در این دنیا در میان و غیبه لایم جان است

و بطور سر و شمعون یا عزیز و عزیز و یونس و لایس و سفید و یوسف  
 و اینجایین یا ان چه ملک نزد دارد و عباس و علی نزد قلیف  
 و کیفیت سید سجاد و محمد حنفیه نزد محمد الاسود و صاحب سخن  
 در باب و ضو و جده تعلیم شخص بر در طفولیت و حکایت حکایت  
 اعمیر و غیر آن حضرت قدوس و جناب قدوس و جناب علی  
 در بدشت بر این اختلافات یا آنچه فیه و قوه فرستاد  
 یا غرض از آن لغوه بالکار خاریشان نسبت حضرت است پس  
 احدی داشته باشد بر بنده هنوز معلوم ندم است و این سخن  
 شنیع و بیج و این توضیح را که جامع حیوانات است از طبع  
 اخلاص شماریشان نسبت حضرت جبر و غیر جبر سیدانم  
 و ما ذلک الا فئنه التي اذکبها السابقون و اجتمعت علیها  
 اهل الأجماع اجمعون بنده که تا در کتابت اشکالات اعلی  
 دستظهار از کلمات نامتناهی است اگر البیضی حرج را بر شمار  
 بر افراخته شد البته خداوند گمانه در دست حضرت است  
 هست حضرت از لید جبر و غیر ایشان خواهد بود فرمود و اگر  
 امر باحصار قوت و عدوت سبطیان را از دست قطبان بی  
 ایمان نجات دهد چنانچه قطبان قبر و لید و حقیقت فرمود  
 آورند که این کس است از طفولیت موسی را بر آورده و همیشه

کمال محافظت و مهارت برادر کرده و غنای نعمت و غنا  
 در حق او مرد داشته چگونه بشود که حق نباشد و بر سر آدم  
 و چند سال کریمه و لذت مردم بهمان زندگانی نموده چگونه بشود  
 این فایده منحصر به گناه حق است و حال آنکه خود پر شر و کفر و غصه است  
 و جلال هم ندارد جز یک نفر هر دو زن و دل نیست و او عارف و عارفان  
 بالاتر از او عالم و سرت نیز که از سبک دیدن علم الهی است و در حق  
 و از یک اطلاع او دارد و قبح آسرو با او رنجند چگونه در عالم  
 او را بگویم که میگوید من خود الهی است و او عارفان را کفر از او  
 که او هر علم الهی را عانی ندارد بارش بود گشت که آخر حق جگر و  
 فاعل و آیا اولی الابصار و اینها هم میگویند که حضرت کسوف  
 حکم گشتن داده و یکی را خیال گشتن کرده باین جهت باطل است  
 و حال آنکه هر دو این اخبار کذب است که صحبت حضرت بهیچ وجه  
 حس ظاهر کفایت نکرد که یک سال قدر قدر و بان را داد  
 و نام قائم دور گفت و کیفیت گشته شدن او را هم خبر داد  
 و حال آنکه خود قائم را قسم یاد کردند بنده که من از این کار را از چند  
 اول خودم او را خضکنم نشد آخر سیف گشتم و بعد از چند روز  
 گفت شدم که نام من محمد است و صدق این علم میدک از او را  
 در عالم نفس خود و ذائق خود ظاهر را دیدم که قبر از یک سینه فرموده

برده بدشانه نماجا له سیظهر عهدا عن الغام وینضربك  
 بالسيف ایها النبی این فرخ غیر دخلی ندارد بجز کسر و خمش  
 بغ خیال فتنه فساد و ریشته باشد و مردم را جذب بکسر  
 خرد و جارت خیریت باین فرخ فساد با کسر ندادم با کسر  
 که فرجه صاحب فریت باشد مشهور است که نقطه بیان  
 مدح منزه فی حکومت الامر و الخلق فداه شخص عالی نبود انظار المجره  
 عاده انصاف خبر داشته و ان حق در حرکت لغو کرده  
 در همه گذشته کانی و او عا را بیان بیان میکنند لغو را  
 باید مرد خودشان را مرد صادق القوله بدانند باین فرجه که  
 انبیاء و اولیاء که قبیر نقد شده و حق در دستور نید و کسری  
 الجمله تدبیر باشد و با شعور و بشکام شهادت و یا مردن خود را  
 تعیین کند و ان در صحت میرد و با نماندگان خود را در خبر نماند  
 یا اگر با وجود حق در شخص تسخیر و تفصیده نه و در امر کسری  
 خود نماید و حال اگر رسالت و محبت و ولایت به تعیین در کسری  
 فرمود که صرح بیک بدشانه و میرفر القرآن یا ایها النبی  
 بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی  
 انهم شان نزل آیه معلوم است و الله حق را میکند در پیش را

۱ در اخبار حجت علیه است پس از حجت بر کائنات که تمام رسید  
 شیطان پیشتر ریزد که گوید و چون نزد کس است صاحب حق بود و حق  
 لذا بر نزل و با خبر بر از نور شیطان نماند - و این خبر در حدیث  
 ۱۰۴

دارد که بگوید آنچه این هیچ رعایا میکنند و میکنند که در این روح به این  
 به وصیت بفرماید بعضی منافقین که بطاهر و دست ایشانند و ایشان  
 دشمنان میکنند که ایشان با حضرت ذات الله الانزل خداوند  
 و وصایت و ولایت حضرت جبر و فرزند بکند نه و حضرت انکار  
 خود را عار و وصایت و ولایت حسنیف و الامت و فضیلت  
 دارد و کما نسبت زهر و قهر این شکره شجره اعلامیه و ذات الله  
 و فعل الله الابدیه و بعد از آن نور باله لذاین امر و جوی اهل حال  
 که در سهر همین دارند و وصیت قیت و عار و وصیت و عار و کتبت  
 نسبت به حضرت ذات الله جبر و فرزند را فرد گرفته همیشه و قیامت  
 و کتب و سائر و آن خط حضرت جبر و فرزند ایشان به عالم رسانید  
 و کما هر هم خود چیز ظاهر داشته افراد عقلت اسم خودت مکرر  
 که مردم بدوند و فرمودت حضرت جبر زشتند چنانچه در اول  
 خطبه جدوات که از ایشان مسطور است این است هر که  
 قد کان بنفسه الحق قیوماً یخیر به بین خطبه شهادت میدهند  
 وان طلعة النور سلطان الظهور فی الاحادیث والصدایا  
 و این فرموده در آن خطبه مذکور مسطور است از ایشان یکی از شهدای حضرت

۱- در آن خط حضرت اعلیٰ بعین نام حضرت شکره را یاد فرموده که خط  
 در لوح بجا قرآن است - قال الله وان علی خیر من نفسه و ان الله  
 البیان و فی صلح و ان اسم الانزل الوحید ذات الله - ۱۰۲

ذات السلازمي قل ان يا اهل الملا ان تريدوا ان تلووا  
 طلعة الله فانظروا الى طلعة النور وان ذلك هو هيبة لكم  
 ان كنتم مؤمنين فسبحان الذي ينصر من يشاء بامر من  
 لديه وهو الحق لا اله الا هو المحبوب لدينا قديم قل سيغني  
 الكل ويعق الملك لله ربك الحنان القديم وبعد هنيئا  
 لك يا حبيب بما شئت وحق الختم من يد سلطان محم  
 ملكين هو الذي اصطفاك من بين الناس وجعلك شهيدا  
 للعالمين وان ذلك لرحمة من لدنه عليك وعلى عباده  
 المخلصين ثم اعل كل ما وصاك الله ولا تكون من الخاسرين  
 وانه هو المقدر على ما يشاء وانه سلطان حق عظيم قل ان  
 عليكم ما اذكر في الدين من فضل الله الهيمين الكبير اتعذم الا  
 كلها وتغلبوا الى اهلكم ساغرين ثم اشهدوا ان كل الكلام  
 ترجع الى كلمة النور وانا كل به واجسون ومن قال غير هذا  
 ضليه لعنة الله وانا بريئ منه وما انا من المشركين واني  
 تلك الكلمات لمدوم حرف عند حرف من كتاب الله العزيز  
 الحكيم وكيف ينبغي لاحد ان يدعي الامر لا فومرك لا الفوا  
 المضدين والسلام عليك ومن معك في صراط محمد  
 اكره سلطان عز ذات السلازمي راشان بيدك اكره سره

نیت که جہاد اور اس معروف سازند وجود اثباتہ دلیلہ آیاتہ  
 جانچ حضرت رب اعلیٰ ہر شے فرمودہ وجود کہ بنفسہ حجہ  
 جوازہت عامہ صاحب آیات نظریہ بگو کہ جو مبارک اور تبارک  
 برتبت از رخ ابرو چہ گاہ دلہا این دستہ سر شیطانی چہ شبہ  
 کار کونند کہ حضرت رب صبر و غرور اول ظهور اظہار کردہ حجہ  
 ہستم و کمال حیرانم بانکہ قبر خضر زواب اربع در حرم شیخ رسید  
 گذارند بعد معلوم کرد کہ خود اوست قائم و مقصد عالم و ہر سقا  
 درسم عظیم و کلمہ اتم اقوم واقفا عرب و عجم و الشانہ عشرت از آن  
 جو کہ نام یافتہ اظہار شد ہر حد شش خطبہ ہنگار شد  
 بسم اللہ العزیز الازل

قد كان بنفسه قيوما للحمد لله على نعمائه وهو ذو النعمة  
 الدائمة على العباد وكل اشياء من وجوب فضلہ و زلال احوالہ  
 حيا يا معشر الاسراخ فانظروا يا معشر الفولاد نظروا  
 في عالم خلوا الذي كان عن غير حق منيعا واستميرا و اسرا  
 على سائر اعراس الهوية من غير حجة و قدم سويا و لغزوا  
 في بصوحة لجة الاحدية و لا تخافوا من ارياح الاختلاف  
 لتظروا ما لا ينظرون مشركين اسلما اعمديا و فروا

سبباً القدوس الاحديّة الانهية واخلعوا عن ارجلكم خفيّير  
 حب وونه لترون في سدة الملوكة اسرار الها هرت سدا بها  
 ان لانا هو الها جمال اله العلى قبل نبيل ان لانكوا ولاشركوا  
 به ان انتم بامر مولاكم للقى في قول انانت و انت انا بلقى  
 خيرا ان علة الغاية في استغراب من الشجرة ما كان الامر  
 والامر هو جوهر الشجرة فكيف انتم تجاهلون في انتم  
 ولا تفكرون ابدا اما قال عز وجل في محكم كتابه ياني انا  
 نفس اله وانه جل وعزذات اله اما كان نقطة الاوى  
 عندكم اصدق الصادقين فمن اصدق منه فبلا الامر  
 صدقه واعترف بولاية خلقه ومن اعرض وكفران  
 ذات اله الا الى الابدى كان عن الكل غنيا براكس كركيب  
 نه ان نحو هر يك ذشم حشمت اول مردم را تربيت كرد و بعد  
 خرد كشف حجاب فرمودند و معلوم شد كه مقصود كل عالم التوح  
 وهويته وكنونيته اله لا اله الا هو الاول والاخر ليس له  
 شريك في الملك وهو الفرد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم  
 يولد ولم يكن له كفوا احد في جواب زينت كه حكيم مطلق حزين و  
 منتظر غائب مردم ميديد كه شخص را يدك دفعه در غيب سدا  
 شود و پسر را هم حكر باشد و خبر از تولد شدن حيد ظاهر

در عالم روح قدسانه و بقدره ایلیشاه و حکم ماییدند  
 پس این حکیم مهربان عالم قدسانه در صحنه کینه نیت  
 جهانی که حقیقت وجود خود شریح و دیده فرشت مراد و الگ قرآنی  
 دلمه منکر ظاهر را نسبت با رعد خوانند تا کم که در معرفت از  
 ان منبع مکتبا حیات نوشیده حقیقت را یافتند و چون  
 عالم اسرار دستخیز گشتند ان بقیه الغیبه هرگز از سر بریده و بکسر  
 دیگر در قیامه بیرون نماند و کتاب نور زرشک و صحنه مقدسه  
 بر تخط خود و قول دیگر بر آید اطراف ان فرستاد حضرت اعلی  
 و حضرت کبریا و اب ایستاد و بکسر ششین شخص شود با اسم  
 و کسر را در خطاه و علامه مولا خود قرآن زنگار و اظهار عبودیت  
 در همه جا بود که در سفر و غیر سفر بدست خود عرض عبودیت  
 دهند که در حقیقت مع اظهار توبه و طاعت نزد کسر فرستاد و از ان  
 اینها نسبت حضرت مع قاصدم و فرستاده که در انصاف  
 ایشان بر وجه است احمد مبارک حضرت در انصاف انکه در  
 و در انصاف مشهور تر حق اطفال فرمایان له در انصاف چون شکر کنند  
 انصاف بدین غیر ان که دیگر انکه اگر ایشان در مرتبه تر که  
 باشند این احتمال دارد و کفر از حد خود تجاوز نمیکند و  
 و اوله الامراض کجی نیست و هرگز فانی نمیشود و در بعد از نقطه

و بعد از آن روح العالمین فرود میآید و پسر خیال هم کفایت  
 و تجویز این روح را صادر و مصلحت دارد و بعد از آن  
 زمان فرق کنند با خود و فرقی بین شرک است که تا حال فرود  
 یافت و یافتنا انذکرا له العالمین و انت ذکرا له العالمین  
 و از این مصلحت و تمسکات در اینجا کج و استخوان این روح فرود آمده  
 هر یک بسیار است بعضی از آنجا که خواهد شد تا به آسمان  
 و هر چه نماند و من اه الیهیم القیوم الی اه الیهیم القیوم  
 کفایت میکند و این مصلحت از حضرت اعلیٰ العلیّ الشریف است چنان  
 آری میفرماید مگر کسی را بداند که نغز باشد از خدا ترسد و  
 که این طریقه نخواهد پس هر یک از مصلحت و مخرج محصن است  
 و دیگر آنکه مثبت آقیر و مشر با بعد خود باشد چنانچه از همه  
 طلعات مکتوبه روشن شود پس بر کاس هر حقیقت نماید و  
 منکر و بعضی شخص همین محقق آقیر خود باشد البته در طریقه  
 تا طریقت چنانچه دیده و شنیده شده در قیام پس خدا  
 الا الباطن و ادراء الحق الا الضلال دیگر آنکه در هیچ عهد  
 دیده و شنیده نشود که حق فرزند خدا ظاهر شود بر خود و آنکه  
 را در آن خلق باشد نصف عمر حق باشد و در حقیقت الوجود  
 و نصف عمر باطن و مکنز الوجود مگر آنکه خدا برسانیده آن

خدا را بپروردگار و مردم را در شتاب انداخته در خصم حق سر  
 نرشد و غاصب هر چند قوی که در حق نمی تواند بشم لذل  
 حق حق است و خلق خلق ففکروا کم تفکروا یا اولی الالباب  
 بنده باورندم که این فرسار از خود ایشان باشد زیرا که با بد  
 معاشر بهیچ نسبت بخدمت لذل ندادند بدیدیم که این خود پرورد  
 و آت باشند تا سر اعلی در هر در جلوه کرده باشد بر صاحب  
 بصر و پرشایان با خبر پوشیده نیست که ولی باید از جانب  
 خدا در رسول باشد نه بجز آن نفس خلق جمع شوند که سر را در  
 نمایند پس از این بیان بدیدید که این خود پروردگار است  
 که چون این باریت اختلاف بر باشد در عرض سفر سلطان  
 لذل و طیک لم یزل بیزر او سر که امروز بظاهر حق بر است  
 و لکن در باطن دشمن خدا در خطاب فرمودند که مردم عجب کنند  
 و زلزله و در خود در دل داند میدند که این حکایت همان حکایت  
 سابق است که بعد رسول آمده شد با بر کنند آنچه میخوانند  
 خداوند با لؤلؤ فی رابریکهاره که تمام مرا بکشد بخورند غصب  
 کند حق مرا چنانچه سابق کردند خلاصه مشهور است کار بیان  
 کار است انقدر بدانید که در و فکونیستم واقرا و است ندانم

میزد او سر خط هر زنده است بنویسد و جویا شود اگر در روح  
 با سر که خضر خضر حقش کند اینجور و در قبریت و سر  
 نص لازم است سبحان الله الذی خلق سحان عودمانه جا بلند جمع  
 کنید بفقره ترقیع جناب <sup>علیه السلام</sup> برینید رب شاده فرود  
 و خلق خود را که خوانده فقره ترقیع اینجور است

و استسکوا بالآیات الدلیلی علی الله و لا تختلفوا فی الله فان

عالم الاسماء و لا الاله الا الله و حده و حده و فی عالم الخلق

هذه آیات قد دلت علی شمس الحقیقه بقویکم بقوه الله و

تجلو علیکم بمطالع آله و لا یرید الا الله ینصرکم الله به و

یا مرکم بما هج احدی عشر واحد و عالم بین من تلك المناجی

بین من عندنا من اولی النصوص حیث قد علمت من

یكتب بین یك الله مناجی الظهور و الباطون و ان الخلق قد

انحصر فی البیان و ان ما دونهم لا شیء عند الله و ان تم

احیاء لم یکن فیهم روح معزیه الله و لا رضاه الله كان الی

المطالع فی البیان من الاولین و الاخرین و الطاهرین

كلهم اناء الله فی الرضوان و لهم قد لا خوا الله علی حیو

رضاه كلهم من عند الله فی خطی القدر و مقعد النفس

یسجون الله بهم باللیل و النهار و لا یفترون و لا یخطن

لی عاصیر فرشته زامیده شده بنامع از جمله شهادت رسال و در

ذلک کعبیک و لقبی الی المرآت ثم کل ادلاء ربک و امر  
 کلآن ان لا یشرکوا ذکر المرآت لعلنا نشهد من حزن حتی یصلح  
 اهل الیه اناراه کلرو یبعث من یناه بامر و یمین مقار  
 ما نزل فی البیان بحکمہ وان الاثر من فی الاحکام بعرض  
 علیک واحد النقه و واحد اثوتی من یدکر فی باعه  
 مثل ابراهیم کتب البیان او من شاء من الذین هم اولوا النظر  
 الالیه و الکیونیه الانزلیه و لا یحجبوا عن کتبنا با  
 اه فانکم لاتعلمون مراداه و لاتنظیرون ان تنزلون انزل  
 فتنزلون من عنده و لتوکلون علی اهدیکم بحبه و رضاه  
 وان لم نمسوه باجتاجکم لاضواء غیرکم فانه یامرکم بالهدی  
 و الحق و یرفع عن قلوبکم شیئات اللوثقات و یشیرکم برضاه  
 اه و مطالع جوده وان اهدیکم لم یزل می باقی و دائم  
 متعالی تا حال که قریب شانزه سنه از عروج حضرت اعلی  
 رحال چند ماه پیشتر بکره قریب یک سال است که ایشان برانست  
 میدهند بر جلیات زیار بدنام میکند که انکار وصایت کرده  
 انهم چه نفاقت نمیدانم و یا استکبار است بگرد مردم در این  
 پانزده سنه فیض فیاض تطهیر یافت یا در ضمن از وجود غایب  
 بود آیت در این دست ساجد که بودید ایام جا بلایت شد یا آ

مید که حضرت لوله مسدود نمیدوید ایام شر و بلا بشهر محراب  
 با آنکه عنوانید تا شکر کنید که آنحضرت را در قیام اول میباید  
 یا خود مید گفت که حضرت فدات الله الاله الاله را بچشم ظاهر  
 ندیدیم الله انصاف مید اینج در حضور الله سعادت نمود با  
 صاحب پر شکر شکر میدم یا خود مید با که تحقیق حضرت  
 میر و خورد ما نصمیم ما هذا الاطعام هم قائمها آبر آن گسرد  
 که تا بعد حضرت و صحر کردیم و در آن جهالت و عباد بنام کرد  
 انصاف مید خود ایشان نسبت شد آنحضرت فدات الله  
 الاله و عباد او چگونه اظهار عبودیت نمود و آن تو قیام ایشان بخل  
 خود ایشان زنده موجود است که جناب عاجز مید و محکوم  
 الله علیه نوشته اند اینج است

فدر وجود مبارک سرکار ان عبیدکم الذی فی ظلمکم  
 یأذیک بلسان الخلیفین ویوحون من بدایع فضلك لا  
 انیس الکر و بین و یقول نعمالک بما شرت عن کلمن التقرین  
 و علی الذین كانوا معک عباد القدا سین ایام که بر شکر  
 جمال بد نام کنند ایشان را ایام که با خود حضرت فدات الله سعادت  
 رجال آنکه عباد آنحضرت ایام که اظهار عبودیت نماید و محقق  
 بنام نوشته اند که در خط که تیر از عهد الجور خراسانی و عاشقان

بخط خود ایشان می باشد در نزد بنده موجود است که با صاحب کرامت  
 قبر از سفر عراق بسختی آورده فرشته اند و ابلاغ از حضرت  
 و اظهار جودیت خود را بسیار تأکید فرموده و آن توقیع نامی است که

هو العلی العالی الاعلی

جو طریقی است و سراج تقدیر سلطان فیض قیوم را در این است که این  
 طغیانت بجهت غایت و کرامت خود هر یک موجود است و در  
 ملکات را از ذات عدم دست برده و شرف و بزرگی را  
 با برافین قدرت و سلطنت آن غایت بر چه وجود هر یک  
 و شهود است و در آنجا که نوشته اند و بعد طغیان  
 رفت کبر بر شکره و مقام غایت غلظت در خود شکر از غلظت  
 بلام علم که در آن وجود بطحاظم آن قصه جلال از طاعت جمال بر آن  
 نور آفتاب و نور صید و بجز هر چه و بجز هر چه علم  
 بر سر از جهت و خطاه نور بانی از طاعت اعدای کشف  
 آسراج از لایت در زجاج افنده جداست فیز شود این است سادات  
 از لید بر تفع شد و بجز صید با هر کس سلطان از بر بر حکم  
 با سر دشمن شد هم بجز بر سنا و نقطه مضاد بر عوشر قضا  
 جود سر آن نیز عظیم غلظت است از آنچه در سادات و از آنجا که  
 این غایت است که نفس باریک و نفس خود مودت شد از هر آنکه

مسکنند و در آن روز بگردد این فرشته بر سر همه بنحوا احد از فرستادین و  
 نخلصین که گشته سبحان الله ان خدایات بقدره محدود  
 در سکر غفلت بهوش آید و بعد سر سلطان از کعبه را از  
 این قدرت و قوت مشاهده نمائید سفر نمائید که در خضایار  
 حاضر نشوید و لذت دلم و نوا هر آن نمائید این عهد فانی را که  
 قسم بخدا که مخالف و متزلزلم که چگونه در شرایط عبودیت بر ایم  
 و علم خدمت بر افروزیم و سگه آن بر کمال نفس ساجد طلعت  
 سادگش در و بکشد آن سادگش و آلم گشتن در آن  
 اشهد و ابانی ما خلیت من ارض الا وقد وقعت و جلی  
 علیها سجده القند و الغریر العید و ماترکت من کما  
 الا و قد ماتت بها الله و کان الله علی ما نقول علیم نیست  
 که بعد از این در ساحت نبش آن چشم از غافلین به خوب است  
 و چشم از بندگی از خوف پرستند قطره است بهت و هیچ کس  
 ندیده اند و این عهد بر زلت خاک ترصد حمایت بهت نیست  
 که در عرض ایشان عرض شده سبحانک اللهم یا الهی  
 یا کل العیون ناظرون علی فراشهم و عیون البهائم منظر  
 لبدایع رحمتک و کل العباد مسترققون علی بساط غم  
 و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقا لطران اثن اوفک

سجده که از بار غیر تعالی که در سجده است که ذکر شود چه نشان است  
از بار صدم تعالی که در آیات القدر و چه ذکر است از خانه  
در عرش شاهی و کجاست چه فقود و رسالت سلطان و چه  
و چه مقام است از بار ملوک و در نزاکت از بار اولاد و  
غیر از بار و آنچه نزد عالم بهر استغفار از آنچه ذکر شده  
و مرشد که در مصرف و فقود است و لا ینک کافنا  
نصا و الاضرا و الاحیوة و الاثویرا هر و قضا قدرت است هر  
و در نزد خاسته غیر زیرا که هر غیث الملک در حق وجودند  
داخل و قضا قدر مستور و الارض حیا قضا  
یوم القیمة و السماوات مطویات بهینه سبطه عالم  
تصفون حد و در هر حال عالم شود که از علم در هر حال  
و اعلی از هر علم زیرا که آنچه از مرتب عالم فرزند عالم شده  
نفس معلوم است هذه و ترقیه تعلق عن من الابدی باوتم  
تعلون لتقرها و لتشهدن بانه لهو لکن لا اله الا هو تاخر  
له عابدون و توفیق بافی عبد آمنت باه و ایا نه ان  
انتم قلیلا ما تفقهون با یکدیگر در کمال حیرت و زینت سلوک  
نمائید اگر خلافی از نفس صادر شود حضور فرمائید با کمال حیرت  
تذکره دارید بر یکدیگر که در حجب کنید قسم خدا که از لایم

نفس غفلت است وقتها غفلت بر هلاکت پناه میرم بخدا  
 لذت شود و شایم پناه برید همین است که در این بیان تاکید است  
 میکند که سلطان امر در سوادق کون کمون است و در ظاهر  
 مخزون کس نیست که بدانند در جوارض ساکنند و در کلمه در  
 سلسله ... لذت بر بیان یک توقع در هم دستند عاقلان  
 ثم اقمهم باهه المقدر للتعالی القیوم بان لا ینذکونی  
 لا بالحب ولا بالود ولا بالبغض ولا بالکراهه که رضا خدایم  
 در این باشد کتاب نور در هفت باب یک سیرت است که در باب  
 شد حال نظر کنید که بسیار لازم است در این بیان جناب  
 ملازم العابدین اندر بیخ در تمام در سبیل خوانند خویش  
 السماوات والارض انه کتاب عز محبوب و آیات عظیم  
 قوم ان الکتوبه با حسن الخط علی محال ما انتم تمسطن  
 ان تکتبون ثم اقرؤها بالحب ان تحبون الی سماوات  
 الجذب تعرجون او الی عماوات القدس تصعدون  
 والسلام والتکبیر علی عبادہ الخالصین این بود شهادت و  
 بخار خویشتان در خصوص نور الله الازلیه و امثال این بیان  
 هزاره در صد چهارده شنیده شده در نزد این جمیع  
 نسوزیم که بهمان کردند و اینانند و بند الله که شرف خود

شنیدم آنکس که خود را صاحب معرفت و محبت ایشان می دانست  
 که حال استناده و کتاب الاثر که کتاب نوره است میکند با وجود آنکه  
 ایشان در تعریف آن کتاب مجید چنین نوشته اند بر این مضمون  
 و غیر مضمون نزد اولو العلم مشهور است بگو در مردم بعد از آنکه ثواب  
 و حب الوجود حریف دارند و معلوم شد که الیوم اینست است  
 الی الاثر و وجه صمیم و کیفیت بیرون و جوهرت غیب محبت  
 است چنانچه نقطه اوله در حقشان میفرماید لن تظفوا الاقبار و  
 لن تخبروا الاخبار چگونه میشود شرک کند با او و قرآن او را در آن  
 که با او هم استیغاث نمود یاغذبان نگاه صرف نمود بعد از آنکه  
 این شرح حقیقت و ذات لذت را در دستر باید آوردیم پس  
 بقدر با شاه و حکم مایرید بدان که گوشت خوف عیب حرام  
 یا غیب نمودن یا دادن زهر زهر بعد الحق الا الضلال فلیعلم  
 توفیق است که حضرت تامل بدید و عملا بطلعت ذات حروف و  
 در حق شهادت و تبلیغ ظهور حضرت شمره از این تاکید رفته ذکر خواهم  
 شد که مبالغه زیاد فرمودند در شکر شدی بسیار و در آن  
 نمودن معانی کلمات بیان را از آنحضرت صبر و غیر و سخنان است  
 این قرار دارد و کلمه شهادت لایس میان در این توفیق و دلداد شده  
 فیما بین ایشان استحق در دین آنکه نمی گفرد و در آن صاحب

در تزیین بیدک اینجاست ان بالولی البیان فیتسکن

بدین راه، و تصدیق کل ما نزل فی البیان و لتصرف  
 اسم الازل الوحید، و لتسئل مراد الله عن عدد الرکب هذا  
 ۷۰ قبل ۱۲۸ و لتقید و لا یجوز البیان کله و لتبلغون  
 الیه فی کل شهر بالوحید عدد الواحد من الذهب لتلاطف  
 من لا یصدق من حقه فی البیان و حق واحد الاول  
 ان اتم تسطیعون و لتسکن بحبه فانکم اتم به لتفرون  
 لا اله الا الله و ان علیا قبل نبیل نفس الله و ان ما فی البیان  
 دین الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله و اذکر عندی  
 و من هنالك بانا کنا ذا کریم ابر بضر بگرد که حضرت  
 اعلی مرتضیٰ حضرت زل را در مرتبه خود خوانده و در آن درام  
 فله و بقا و فله نگردد و در ایشان در آن الدلیل بر است کار  
 با آن در قیاس از خود کبیر گردید باشد و در شش شیر شش زنده  
 اینجاست چه فیه فی بجه بیک حرف و کفر محض است که هر  
 در این مرتبه غیر خدا را بیند نظر در واقع کند جاسم زکات  
 فرق میان ذات و صفات و در آن نیز ان کند و الطریق  
 مقطوع و سبب سرد و لا باز فضا بجه و در آن بعضی صاحب  
 سر و نظر در تزیین جناب عظیم حضرت اعلی مرتضیٰ و غیر این

اینج مرآت را خجسته و انوار سرور و حمد و شکر در ظهور درود  
 او نموده اینجست بسم الله العظيم للعاظمین بسم الله العظيم  
 من العظیم المهدی علی ما اشرق من انوار صبح الازل  
 و اطرا از ذکر الاول کما هو اهله و مستحقه قد نظرت الی  
 ما قد انزلت فله العبد علی ما قد بلغت قد اجبتک فی  
 ایت مستطهرات و قد نزلت ما احببت اذا برغبت فی  
 محمد عن نضک و لتراقب حتى التراقب الی مرآت المتعاکفة  
 الابدیه الی محیط علمه بحزین و لتصرفن باهنا فاندهو خیر  
 الناصرین و تحفظن مرآت الله و لتشرقنه و لتکونن  
 نصارا و ارسل ما اشرق من انوار الازل فانما لکنا المحبین لرسوله  
 ظهور سلطان لازل و نوره سرور ارضح از اینجست که در کتب مذکور  
 بنام و الله بطلعت اعلی که اینج بنده کلمات می کشم که توضیح نیاید  
 و یاد صحت قدیست ان ذکر اینجست ان کلام هفتاد چهارم است  
 ازید از خروج نقطه اولی نگه داشته و گویا این در آنجا که در کتب  
 شریف ثانی موجودند و همچنین هفتاد و یکم و در اخطان و غیره  
 خوانده بود فرقان کلمات اختلاف در است رسول الله ص که  
 مردم می کشند و اینک اختلاف در میان اینجست ان در شیخ  
 و بیشتر معلوم است و غایت آنکه قدیست که نیز فاطمه باشند و غایت آنکه

و نیز عاشر شهور است هر یک از آنها از زمین و نام مسلمان <sup>خدا</sup>  
 میخوانند و همچنین بر جمیع کتیب در کتاب روضه الصفا که کتبه  
 در عمارت است چند نفر از بزرگواران شریف و ستم خیزان و  
 نیش بر رو قدما را بر خود ستند و چندین بیت هم سرطنت  
 کرده اند آنکه از خورشیدان تابنده در زمان عصم الهی در آن  
 بساط نهمه و حال آنکه هنوز سیصد سال از ابتداء او عمارتها بر  
 از حیرت بر دل اندک داشته بود و اسامی هر یک مع اقتدار و  
 و طول عهدشان در آریخ روضه الصفا سطر است اینست  
 که حضرت اعلی روح العالمین فراده در سره نیز از ایشان میفرماید  
 قل ان صنع الرب يفصل بين صنع الناس فويل لكم عما كنتم  
 تفترون ولا تعقلون همچنین در عباد دیگر در حق اوصیا خود عباد  
 خود در وصیت فرموده از اینست فاصبحكم يا عباد بتقوا  
 الله وعزها ان جميعه الذين لا جلال خلقكم الله ثم وذكركم ثم امانكم  
 واحباكم وبعثكم وهو لا جوارح الفلق واطائف الحق من انكم  
 فقد انكراهه ومن عاداهم فقد عاداهه ومن اتاهم فقد  
 آذى الله ومن خالهم فقد خال الله ومن اعترف بحقهم  
 فقد اعترف بوحداية الرحمن واعرض عن الطاغوت  
 والشيطان وخبير ببارك وكرمه فراده مکر میفرماید الاغیو

قبل ان ينحى جمالى ويغرب طلعت الافاق وصيكم بعرفان الله  
 وحججه واوصيكم ان تؤمنن بالذى جعله الله من عند  
 واجهة ظاهرة وذا امر اهرى الاواند من يظهره الله  
 جل وارفع امره وغر وامتنع ظهوره لى كانى بكم على  
 من غي الارض نصيرون على اثنين وماتين فرقة  
 وان من هؤلاء الامتزازت فرقة من الناجين العالم  
 والصابين الصالحين ومن غير ذلك وانك هم لا يفتقد  
 الا ومن ركب سفينة النجاة فقد انجاه الله ومن ابى  
 غرق الاوان لذلك الامر الموعود وظهور السعد وعلما  
 وغايات ونهايات وبيدات اذا ظهر فيكم الفسق و  
 الفجور ثم الفشل والنكر وكثر الخيانة فيكم ويظهر في  
 الارض كاذبين الذين يدعون تلك الامر ويهلكون  
 انفسهم واقضى الناس وكانى هؤلاء يتبعونهم قوما  
 كثيرا الا ومن اعتم بحبل الله وعروته لكان محظوظا  
 بحفظه وعمره وسابكلاسه وكانى بكم يظهر فيكم علماء  
 كانوا اعمى من الاعى وحمى من الاصم وبليم من الابكم  
 ويشبهون لانفسهم ولكنكم الا ومن اطاعهم فقد تول  
 عن الصراط وما كان من المؤمنين وكانى يقوم يدعون

الهداية لأنفسهم ويقرون الكتاب ولكن قلوبهم كملت  
 لا يفقهون ما يقرون وان كانوا فقهاء ليؤمنون بالله وبمحمد  
 ولكنهم لا يشعرون وان اولئك عميا وصما وبكيا ويعلمون  
 يعرفون من الكتاب اقل من حمر الذي يعرف الاعمي من  
 الشمس وما كان اكثر من ذلك فصيدهم في الكاسرين والكن  
 يقولون اننا كنا عالمون وحاكمون من عند الله فما هو الا بشي  
 فاوصيكم يا عباد ان تدفن انظاركم ولا تشتهن للعرى بالخل  
 ولا النور بالظلمة ولا الحى بالبيت ولا العالم بالجاهل ولا  
 المهدي بالضل هذا وصيتي عليكم بعدى ان اتقوا الله  
 حتى التقى واتصلح فوات بينكم ولا تضدك في الارض  
 بعد اصلاحها ولتعلن بما نزل في البيان وحى البيان  
 ولا تكفرت بالله وابانتم تدعون مع الله الها اخرتان  
 عمر الدنيا قليل ومتاعها قليل من هذا يفتى كل شئ ويبقى  
 الملك هو الواحد القهار فاوصيكم يا عباد بتقوى الله  
 الذي اليه مرجعهم وهو يفتيكم بما كنتم تعملون لتدعون  
 اسما سيئتها انتم وابانكم وتذرون امامكم واحكم  
 مالكم كيف لا تتفكرون فاوصيكم يا عباد الله ان لا تضرب  
 لليرة الدنيا فان متاعها قليل ولذا انذرها تفتى ما كا

الغیری دنیا و اهلهای فراموشانند الهام از خداوند الهی  
 و من اعتمد بحبل الله وتمسک بصفوة الله لن یضل ابدا  
 انصاف و مبدء امروز از حرکت حیدر الله و صفوة الله است  
 طلعت از لید و صفوة صمد کبریا نشان دارد ای اینر و صمد  
 کفایت میکند بجهت نجات است و الله یفعلکم حرا من ان کنتم  
 منصفین ای این رب غیر علام ما فی الضمیر ما سمحت و شه  
 در تبلیغ امر حق که نبشته با وجود اینر و صمد از خطای کبریا  
 کجی که هر یک از موافق و منافق را در عهد و محصر و حیات ظاهر  
 خود سفارش نموده و عهد و بیان گرفته در خدمت نمودن رحمت  
 نمودن بجناب ذات الله حیدر و عز جانچه بجناب بیان و حجاب  
 ایشان در خداست حضرت ترقیع بخصوص نوشته و تاکید زیاد  
 اندر کبریا فرموده نصره ترقیع بیان اینر است

واجبتك فيما ذكرت في الراجح من طرقات وجعلناك ملكا  
 لقد من بما عطل السرات الازليه عن مجليها وتراض ان لا  
 يخطر قلبها ما تعهد به منار فواده ولكن له ولما يريد ان  
 يبلغ كلا في ذكراه حفاظا جميلا واحفظه ثم انصت ان لا  
 عليه ولا علمك بحزن ولقد كرون اولاه الله تذكرا جميلا  
 وضمون ترقيع كبريا بجناب ایشان جمله شد اینر است ایشان بابت

اندیشه توفیق در این مورد حضرت زات الله الازلی سفارش  
 نماید رفته و شهادت داده فرموده اند در حق شریک لایب و وجه  
 بعد که ادب است در ملک و قاهر و سلطان و سیرانده نغمه  
 کشته و حیر که نبرد و علی که زاید نمیشود و عادل که حیر نمیکند و  
 بیرون نرود از قبضه قدرت که بیشترند در آسمانها و در زمین و در  
 و خرد در میان آنها است غفل نمیکند آنچه بخوابد و ادب است بکشش  
 قادر توفیق زین است ۲۳۸ شهدا عاقلان لا اله الا  
 هو له الملك والاکروت ثم الغر والجبروت ثم العترة والیا موت  
 ثم الفتنه واللاهوت ثم السلطنة والاسوت بحی زینت ثم  
 حیت ویمی وانه هو حی لایموت وملك لایزول وعلی  
 لایموت وسلطان لایجول وقرن لایفوت عن قبضته من شیء  
 لانی السموات وکافی الارض وکلاما بینما یجلی ما یتاها باسراء  
 انه کان علی کل شیء قدیرا والحمد لله علی ما اشرقت کماله  
 اهله و مستحقه از حضرت بسم سبحه الراج سطر که از حق  
 و در سازج از جناب منجلی کشته شده شاهد است که بعد از حق  
 تراقب در روح و در تراج آن منظر داشته که ایام مشرق بر و  
 آن سکه نکرده و سبب شوق در خط و املار برنج کمال از  
 در فرام نگردد که سلطان است و در نزد و در جهرا استاید و کمال

خط در حق ابدان و آثار خود آن داشته آوقت خود و الهی صبح  
 همچنین در بار دیگر مجدداً باز در حضرت امام روح العالمین فرمود  
 در سفر حضرت وفیات آن خطاب نموده اینست نازل  
 بخط الابرار محمد اکرم الله ان قال

کمال تر از آن بود در خط آن زمانه در شوق و استیلاج آن داشته  
 که قدر ذکر آنکس که در خط خود عزت بر قلبش فرجش داد و نشود  
 اگر بشکون یا خیر نصیر کم الله به اندر خیر نصیر قدیم و تحفظ هر نازل  
 فی بیان کجیک فرمود بین و قبر عین و بعد بین

و این ترانه ترویج کبریت که حضرت امام علی جبر و غیر حضرت نازل  
 خطاب فرموده بگیرد انت الله سبحانه اللهم فکما  
 بک لا بد و تک اذانه هو خلقک و وجد تک بک لا بسوا  
 اذانه هو انت اذک لا من شیء سبحانه من ان الکنون من  
 الموحدين انت انا سبحانه اللهم ليس و تک من محو  
 و لا سواک من مجود و لا غیرک من مقصود و لا سواک من  
 محسود انت الله الالهین

و همین در بار دیگر فرموده از لایه در مخاطب نموده فرمودند  
 ان یا اسم الاذل و اشهد علی انه لا اله الا انت اللهم القیوم  
 و همچنین ترویج دیگر که در مصدر جلال اعلا آن خطاب حضرت است

المبرشدة ينزح است للثورة اهل الكبر تكبير الكبر اهذ  
 كتاب من المهين القيوم الى اهل المهين القيوم قل كل  
 من اهل مبدئون قل كل الى اهل يعورون هذا لنا  
 من على قبل نبيل ذكراه العالمين التي من يعدل اسمهم  
 الوحيد ذكراه العالمين قل كل من نقطة البيان ليبدو  
 ان يا اسم الوحيد فلحفظ ما نزل في البيان وأمر به فأتك  
 لصل طحق عظيم  
 ونحن نرتقيع لا غدير شارت  
 امر ولايت وروحايت حضرت ثمة أكيد زقد ينزح است  
 ان يا اسم الرحيم فاشهد بان اهل لم ينزل كان حيا باقيا ولا  
 يزال يكون مثل ما قد كان يبدء الامر من اهل ويرجع الا  
 الى اهل وان الامر ينتهي الى اهل الوحيد لان ظهوره في نفسه  
 حجة ومن بعد ان اظهر له مثله فاحجة فينتهي اليه و  
 الا الامريد الشهداء في البيان الذين هم عن حدود ما نزل  
 في البيان لا يجاوزون الى يوم من يظهر اهل في القيمة  
 الاخرى  
 ترقيع در عين شهادت باسم الايسر كحجاب  
 سليمان خان باشدة حضرت بحضرت ثمة بدر غوث شاه  
 ينزح است اهل الكبر تكبير الكبر اهل خير مونس وانيس  
 كبر ثمة انليد سائيد وادخود هر حال نزل ولايت بعون اهل

وقوله فرعون يا اشد بقعة شاه عبدالعظيم لارض نكوت كبر  
 قرب وجه وخط والده خير الاطمين

ورب جبار وكريم يا نذ حضرت اجمع جبر وخر وبنده لك انها  
 لدره جبار نوشته لم انچه بنظر بنده رسده است از حضرت

اربع ايز فقره نتاجات فهذا واحد القول الاول من

ظهوره .. بدلتين به ذكر حى الفران ثم حى البيا

بعظمتك انك ان ينزب يا الهى من علمك من شئ لاني

الماوات ولا فى الارض ولا ما بينهما ولا يصحرك من شئ

لا فى ملكوت الامر ولا الخلق ولا ما دونهما فلتصلين اللهم

على ذلك المرات بكل خير قد احطت به علماء الخ ودر

ذكر فرعون جبر وخر تبارك الله من ذلك الطالع النتاج

العظيم والشارق المتناخ الكريم حيث قد جعل الله عزنا

لمن خلق ويخلق وذرهم من بدع وبيدع وفصل من جدت

ويحدث وفصل من رزق ويرزق وكهف من ذوت <sup>بها</sup> و

وظلال من حرق ويحرق وضيا لمن نوره ويذره فلتصل

اللهم ان يا طشى لملك الشرق المتناخ ولذلك الطلع

المتناخ اليا ان قال عزير من ولذلك القدم المتناخ

ولذلك الازل المتناخ اليا ان قال عزير من فانه جل وعز

لا مثل له ولا شبه له ولا كفو له ولا قرين ولا مثال ولتنظر اليه  
 بعين الله جل جلاله الى ان قال عزير فان هذا امر  
 لمن يظهره الله في يوم القيمة فظهر في البيان الى ان تقوى  
 العامة ونحوه وشرف لمن في ذلك الجنان الى ان يجده  
 الله القيمة وان قبل ان يكلم خلق ذلك الظهور لم يجده  
 خلقكم فلتقربوا اليه بحبكم وودكم ومضامنه وامره و  
 ارتفاع كلمته وامتناع ولايته ولتصحبوا بما قد خلق الله  
 في تلك الرضوان الى ان قال عزير وان الله يحب  
 ان يرتفع من مقعد ذلك العرف لياومن <sup>الذي يظهره</sup> ليلامن <sup>الذي يظهره</sup>  
 الله وسبيل من يرد <sup>الله</sup> في يوم القيمة الى ان قال عزير  
 وبالطوبى ثم طوبى من ذلك النحن المنع وبانحرافها  
 لذلك الشجر المرتفع حيث يستعكبن من الله باولته و  
 اخوته وظاهرتهم وبالطية ويستدلن على الله بكنيته  
 ونائيه ونفايته واخيه وتستعكبن من تلك المرات  
 مرات ثم من تلك المرات مرات ثم من تلك المرات مرات  
 ثم من تلك المرات مرات ولو اذكر الى اخوالذي لا اخر  
 له لم يضرغ حب فوادى من تلك النعال كات البلاعات  
 والتجليات المتصاعدات ولكن الى حينئذ فظفر بحضرة

غير تلك المرات ما ظهرت وسيظهره اذا شاء الله على  
شي قد بوا ومنها نزل فرزقتن الزمان قال  
فك الحمد يا ذا العرش الشايع الميفد <sup>من الجلال</sup> يا ذا الجلال البافع الك  
حيث قد خلقتني وجعلتني مرات نفسك ونزلت على  
البيان بقدرتك وانطقني ببدايع ظهورات قلوبك  
وارسقتي تجليات عز محمد انيتك وخلقتني مرابا غير  
معدودة واصطفت من بينها ما قد جعلتها مرآة نفسك  
وتجليتها بان تطلق من عندك وتطقها بان تفتن من  
آياتك فك الحمد في الابد الموند على ذلك المرات المعتمد  
حيث قد تجليت لها بها بنفسها وجعلتها مقام ظهورك  
وبطونك وانطقها ببدايع تجلياتك ونحويك واروت  
ان تنصرنها بقدرتك وتظهرنها بسلطانك وتلطفيها  
بقربيتك وتغليتها بظهاريتك وترفعنها كبر يايتك  
الان قال عز ومبر وانطقن اللهم بها سرايا و مرتفعه اذ  
كل ما يرتفع في البيان من رأت فلنك ارتفاع مظهر نفسك  
الان قال عز ومبر وانا نحن قد نزلنا السماء من لدنا ليكون  
الكل قد سجدوا وقال عز ومبر ان يا ماء الانزل ان اجن  
بانا قد هديناك الى صراط حتى عظيم وبعثنا حرف الاخر

من نفسك ولتوضيخ نفسك عن نفسك بما قد شهدت  
 من قبل في سبيل الله وانا لانا على ذلك لمقتدرين وقال عز  
 وعبر قلت سبحانك اللهم فابعت من عندك سلطانا مقننا  
 على العالمين لتدخلن القل في دين الله بحبر من ادنا وقهر  
 عندنا وانا لانا على ذلك لمقتدرين الى ان قال عز وجل  
 وان الامر ينهي الى اسم الوحيد لان ظهوره بنفسه حجة  
 من بعده ان اظهره به بمثابة حجة فينتهي اليه والا الا  
 بيد الشهداء في البيان الذي هم عن حد واما انما في البيا  
 لا يجاوزون قال عز وجل في كتاب الله وفي معرفة اسم البر  
 ولولم يكن خلق ذلك الظهور لم يظهر الله نفس الحقيقة قال عز  
 وعبر وكل ما يظهر في كل ظهور من ايات الاسماء وكل على  
 مستدلون وهذا شنيع كما حضر سرخان جهنم  
 يكون ذلك ان حضرت اموات السبعه ووراثت ووراثت وبقا  
 كزديده لذي بيان فابن في باب الثالث والعشرون الراشد  
 كلفه بيان عبر وعرفه من المنص ليراجع اب انك حركه شوه  
 حقيقت اموات السبعه ووراثت ووراثت ووراثت ووراثت  
 وقال عز وجل في حسن القصص ان هذا الدين عندنا  
 سردين محمد فامر عوا الى الجنة والرضوان الاكبر عندنا

الحق ان كنتم باياته على الحق بلحق صابرا وايضا قال عز وجل  
 ولما نحن قد جعلنا هذا الكتاب سرا للقران حروفا بحرف فليتبوا  
 فورا به الاكبر فيكم فان لا يتبعوا السراة الاكبر فانه الحق ان  
 تجدوا الافضلكم في يوم القيمة من اعمالكم ذرية من بعض و  
 لو كان قليلا و في كتاب السورة قال ذات الله الاذلية عز وجل  
 سبحانك اللهم سبح لي من عندك رحمة وارزقني ذرية  
 طيبة يرثني بعدى رحمة من عندك لا اله الا انت سبحانك  
 ان اهل البيت راغبون و في شأن در توقيع ماجمير سزا كاهن  
 اكيد رفته اينجاست اعلم بان سراج الاذلية سراج اهل بيت  
 و نوبه بين السماوات و الارضين فمن تمسك به فقد  
 باه و من توجه اليه فقد توجه الى اهل البيت الجليل  
 اينجاست بروز و ظهور و ثروت و حقيقت ذات الله العزلي در  
 شوه اعلاميه و مرآت الله و حقيقت و نور الله كه سبويه الله الوحيد  
 و لا شريك له في مقدس و اززه و مستعال و لا دفع از اينجاست كه عباد  
 او تعريف توصيف نمايند يا مقرر من ملاه اعلى در آن مساحت  
 قدس توانند قدم گذارند و حضرت اعلى بد شدت العالي با وجود  
 اينجاست توصيفات و ابلاغ امره بفرز ظاهر طلعت ان كنهه كنهه  
 و كما هو غير و كنه ذات و حقيقت اينجاست مرآت فرز ظاهر عز وجل

وتعدسرت وترى <sup>بدر</sup> نسفة في تفسير الهواء من جبر وفخر وان  
 كل ما ادعى الفريون في معرفته هي كانت معزلة <sup>عليه</sup>  
 الذي تجلى الله له في مقام ملكه وهي حرم معرفة الملك  
 في الامكان وان لم ينزل لا يصعد الى ساحة قدس ومجده  
 كما صرح بذلك على عليه السلام في خطبة اليتيمية ان  
 قلت هم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو فالهواء والواو  
 من كلامه صفة استدلال عليه لاصفة تكشف له وان  
 قلت له حد فالحد لغيرة فان قلت الهواء نسبة فالهواء  
 من صنعه يرجع من الوصف الى الوصف وعلى الطلب  
 عن الفهم والفهم عن الادراك والادراك عن الاستدلال  
 وام الملك في الملك وانتهى المخلوق الى مثله والى الطلب  
 الى شكله وهجره الفحص الى الجزر والبيان على الفقد و  
 الجهد على اليأس والبلاغ على القطع والسبيل مسدود  
 والطلب مردود <sup>خلق</sup> دليله اياته ووجوده اياته وان الله  
 المشية لا من شئ <sup>خلق</sup> بنفسها ثم خلق بها كل ما وقع عليه اسم  
 شئ وان العلة لوجودها هي نفسها الاسواها وان الذي  
 ذهب من ان الذات هو كان علة لا بداع اشرك بربه  
 من حيث لا يعلم لانها هو عليه لن يفترق بشئ ولا يش

لشئ معه الخ و فرسقام قال عز و جبر سرکه عین علانته و  
 ابدیته عین ازلینة و این کلام سحر بیان اعلائی جواری صاحب  
 غرضت که خود بند از بار حق تو بر آیت متشابهم  
 ظاهر و باطن قرار دهند و شریکند از بر ذات اله الازل  
 جبر نمایند بعد از اقرار بطور رسم اله الازل و شریک شوند  
 در امر ولایت با ساء چند که مرآت بجهت بابیت و نقابا شد  
 قال عز و جبر اناسر فی الولاية الکلیه و در تعریف نقاب  
 تفسیرها مسطرت دان برهم سر الامام علیه السلام در منزل  
 الیوم احد منهم فانه یفرح الجاهلین الخ در تبلیغ و تعریف علی علیه السلام  
 و شافقتن مقام آنحضرت سفرا ساند خبر و عز و تفسیرها انها  
 و هو علیه السلام المرآت الحاکمة الدال علی محمد صلی الله علیه  
 و آله و ذلك مقام الازلیة الثانیة و التوحید الواقعی الخقی  
 و هو اسنى القلعات و اعلى الدرجات بحیث بعد النقطه  
 لا توحید الالمقام هذا الالف و هو سر الالهی و رمز متناه  
 ظاهر امامة لا یوصف و باطنه غیب لا یدرک و هو الحاد  
 الاصل الهداد الامکانیة و الکوینیة و الیه یعود کل شی  
 لان البدء هو الختم هو الذی لا یتغیر فی قدیم الدهور و

۱. دریک تفسیراً لم یقول الیوم احدا - بود - ۱۰۴

کافی یزمن الاحداث الخ و همچنین حضرت علی مرتضیٰ  
 میفرماید نحن اسرار الله المودعة فیها کل البشره و کما  
 در نهت آنچه نقطه اولی در تبلیغ امر طلعت از لاف بود در  
 زیستگاهت از سوره البقره رقم و کلمه تم در زمزم و هم عظم  
 بر صبح با سر نموده و الا کما هر چند شناخته است مقام از لاف  
 حضرت امیر و شناخته است حضرت امیر را که طلعت از لاف  
 کما قاله بحکم الختم یا علی ما عنک احد الا الله وانا وما  
 عرفنی احد الا الله و انت و ما عرفنا الله الا انا و انت  
 و فرستاد آخر انا و علی من نور واحد و قال الصادق علی  
 ان اولنا عهد و آخرنا عهد و اوسطنا عهد و کلنا عهد  
 زیارت جامع کبری حضرت امام علی النقی الباری هم نماید بلکه  
 میفرماید من اولاد الله بیده کم و من قصده توجه الیک  
 ان ذکر الخیرکم اولد و اصلد و فرع و ما و یه و منقها  
 بر علی با قدری خبر شناسد اینست که ان ایمن اسرار اصد و  
 مستند خبر از سر در طلعت ذات اللذ لیجان عارف بود  
 که اینست ثمره شجره نور ان صرف ظهور و کرمستور کما قال شیخ  
 دستغری علی وجهت بعیا عن الیغیر یقین یقر ان  
 خیر از نهت اینها و انان خبریم با این با سر کلمه از آنها

جناب فال از ایشان که سبب توقف دستر شمار بر بغداد و که هر  
 عجم است و بعد از آن است و باعث حدیثات شایسته حدیث  
 جواب این گونه در نسخه فال مسطور شده اینست این عهد اول  
 در عهد این در عرض چون فرمود بر اسرار است محدثه بعد از اطلاع یافتیم  
 از قدر مجرب است اختیار نمودم و سرور بیابانها فراق نهادم که  
 مهر اختلاف احباب شوم و مصدر انقلاب احباب گردا  
 و سبب ضلعه شوم و علت خزن قلب کردم بار هر سال عهد  
 و عهد اگر هر سیر بودم الخ تا میفرمایند قسم عهد که این عهد  
 خیال در جهت نبود و مسافرتم را امید توصلت نه بار تا آنکه  
 از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و در  
 شدم حال چه سینه میکنند که اعداد در ملاکت این عهد  
 بنیاد سر در تمام دارند و مطلع شده اند مفید کفر است  
 نصرت نموده و بهیچ عهدا تا تر ننظرند آشته این عهد در  
 کمال رضا جان بر کیف حاضریم که شاید حیثیت اکثر و نصرت  
 سبب این حرف مذکور مشهور در سبب نقطه و کلام ستر خدا  
 شود و جان در باند اگر این خیال نبود تو الذ نطق الروح با مرده  
 آنکه در این عهد توقف نمودم و کفر باشد شهید و همچنین خط  
 ۱. هر کتاب بنا سبب نوشته شدن بهای جناب فال بعد از  
 آمیده شد و پسر آنرا ایقان نام گذارند - ۱۰۲

صلوات از ایشان مسطور است قوله جزا و اشهد فر اول  
الكتاب بان نقطه الاول له درهم و حجه و اشهد كل ما شرح  
فر الكتاب حتى لا يرب فيه و اشهد ان طلعت الشمس الصوم على  
البادر من عند الله العزیز الحكيم و ان هذا الكتاب له السر  
جوت على بحر العناء باذن الله العزیز القدير ان لا يكون فيها الا  
ولا تكونوا من الذين هم كانوا في ايام ربهم خافين قد انقروا  
ولا تكونوا من الذين قال ساءوا الى جبر بعض من الماء فكان  
من الغرقين قال لا عاصم اليوم لا عد من عند الله الا الذي تركوا  
فكلم النور اولئك حساب الهدى عليهم رحمة من الله و اجر عظيم  
الان قال و اشهد ان طلعت الشمس و نقطه الوجوه في غيب العناء  
لذا بلغ الزمان الاستغاث له خوف من قوله حيث نظر الحق  
و ان المشركين ككافرين و لا يجزيه و نصير له مدارك <sup>عظم</sup>  
كربشان نرسند از اينست و خطاب سجاد كه حال نرسند  
يا ايها الامين ان كنت سكنت فراجحة البضار خزيرة الفرقان  
فاعلم ان الطعام و لا يات الرقود منها لاجلها و ان المراد من  
نقطه الفرقان و من نرسند و صبار من عبده للان مشرك  
سجد لله عباده السقون و ان كنت سكنت فخر خزيرة الهراء  
البيان فاعلم ان نطق الطعام و نرسند نقطه الاول و صرف

الاصدية في مقام ومنع اسمائيل وجهه الاخر من الصدقة في مقام  
وطلعة النور وهو الظور بكبير اعدية الذي جعله القدر مع سبحنا  
في الارض مستورا في البلاد في مقام وسبحان الله عما كذبت

اي الناس فما الله بعا فدعا كان الناس هم يعلمون  
الي ما كان ثم اعلم يا محراب انه لو قهرتك الآية فممن يوشك الى  
اقتصر الايام الى المستغاث يوم الذي تقوم الناس لطلعة حركته

لا قدر ما اعطاني الله بفضل وجوده الهان قال ان يا محراب اسمع  
نداء تلك السمة اللذيلة الطرودة التي خفض فر ذكره فاشهد وبقرب الي  
بالرهيت شرا الا عبودية لله الحق وكان الله حكما كان الكاشرا

يفتدون قدر الهم الملاء لا استجواب من صنع الله رحمة الله وبركاته  
عليكم اهل البيان لو كنتم تعلمون انتموا اله ثم اعلموا بان صنع الله  
يستضير سراج الذليمة من الناس كسيف انتم لا تشكروا رب

ولا تشهدون ولو نزع قره وكله لانه عرضت كيهن ان سئل  
بخدمت حضرت خاتم الانبياء والمرسلين واشهد ان لا اله الا الله

فبما انك اللهم يا الهى الماطود تبنى عن قربك اما كنت بقا  
في بيتك واما كنت بعوضتي في بابك اما كنت طيراني  
بوك فارحم ابن امك ودر فقره مناجات خطبة صلوات  
سبوات يكسند وانذ يقضى من ثمره شجرة النور بها ينك

فسبألك يا ألهي ان كان طلعة البهاء عاصبا وانت بريتها  
 بقدرتک بار اشکار بعد از آرد در جزایر در عرض نیت  
 بنده و این کس آنکه در این عهد الحال موجودند یا نه و کسی بد  
 که با ایشان معاشریم بغیر از ذکر عهد ایشان نسبت بجهت  
 زلزله خیز نشدیم در تخط و توشحات هم که از ایشان تا  
 یک سال قدر موجود است که همه اقرار بحقیقت و حقیقت صحرا  
 در قیامت خوششان و دیگر کس اگر اندامها حضرت زینت الله  
 الا زلزله خیزند باشد رجوع کند کتب حضرت را بفرمانند ایشان  
 این شتر الشمس و جوهرا الجواهر را بدانند که در دست امروز  
 علی قدر جدید و شمر حقیقت بار رجوع کند کتاب واحد که  
 کتاب اول ظهور حضرت زینل عابدین می باشد که قریب  
 هزار جابره تجاوز ندارد اما السلا آله الا انما لولا لولا و لولا  
 من اول اول آله الا اخر لا اخر که کشیده اند و خطبه تطبیح حضرت  
 موجود است کتاب نور را مکرر دیده اند با صحیفه روح را ملاحظه  
 فرموده صحیفه امیر و وایره و کلمات متفرقه لایعد و لا یحصر که  
 از مصدر جلال از لایه نازل جزیر باقی نمانده و در ایشان شریف  
 نیت کتاب سیقط و صحائف دیگر که بنده دیده ام والله  
 یک ساعت ملاحظه در آنها از برای شخص منصف کافی است

و قریبیت جلد کتاب دیگر از حضرت در این سفر از نزد حضرت  
 که جناب حاج میرزا محمد ریاست میکند که آنها هنوز نظر کسی  
 بر روی او اشیات اوست و دلیل او رب اعلیٰ کفایت کار  
 اوست اگر شنیدیم که شخص که این روزها حضرت حضرت صدرا  
 غریب خوسته با تابع خود نوشته که آنچه کار و ایات از کس  
 نزل است این در کتاب انزلند و مقهور نمایند و آنچه بد  
 خود در آن وجه حق سفاقرش نموده که از کلام حضرت اعلیٰ و  
 کلمات خود در هر چه اگر نزدیکتر باشد که قیمت صحبت حکایت  
 پنهان کنند چنانکه کرده اند و باینکه الله الان تم نوره ولو که  
 آنکه فرون چسب افرا تا که بان نره شوره اللوید است در وجه  
 با شهادت حق را کتمان کرده اند و چسب انجیلات عاجلان  
 و خوابها رسیده و توهمات شیطان و دلیل راه خود کرده اند که علم  
 حیا میکند از نوشتن آنها و نطق متعین کرد و در کفین آنها و  
 صاحبان پیشتر که شریک در تفکرات که نه از جانب خدا است  
 و نه از جانب رسول و نه گویند را صادق میدانند خود را و  
 و بنده اوقات خود را صرف سخن بر این کلمات نمودیم که گفت  
 این که از غضب حق حضرت غنودن از پیش حضرت اعلیٰ صدرا  
 خبر و آنچه در شرح گویند و شرح و اصرار در بعضی القصص هر که خواهد کرد

نماید و در ترقیات و کرام بسیار دیده و شنیده شده  
 لیکن از کتاب بعین زهرا بدست بیاید و سلام علیکم  
 اربع کلمه در اینج است که انتم قهر فرموده اند طلب الدلیل عند  
 حصول الدلیل صحیح و الا اشتغال العلم بعد الحصول الی  
 العلوم مذموم و این فقره در خطبه صلوات مسطور است  
 در ایشان با هم بیان و بشارت الهی از لایم بیان بود که اینج  
 طلعت مرعور که حضرت اعلیٰ خیر لهم و شایع فطر له  
 هستی خود طلعت نور جبر و عز جاست و نیست مجرب و کبر  
 او در نزد او قریب است اینج است و لقد هدهم الهدی البشری  
 من مدینة السناء بان المقبلین هم الغاصبین الذین اذا  
 صنعوا ايات الله خروا و اسجدین قل ان یا اهل الارض  
 کیف اقم عن امر ربکم فاطمین ان الذی ینظر ايامه کلها  
 من فی السماوات و الارض و کل من فی العالمین قل انظر  
 بالحق بايات بیات و لکن انکم کنتم عن طلعه معرضین  
 اف لکم و لما اکتبت ایدیکم ستروون الی عذاب السعیر  
 ولن تجدوا من عند الله من ولی و لا حیب قل ان یا  
 اهل اللأواء ان تریدوا ان تلاقوا طلعة الله فانظروا الی  
 طلعة النور وان ذلک موهبة لکم ان کنتم مؤمنین

الى قال اشهد بان كل الكلمات يرجع الى كلمة النور  
 لما كل به راجعين ومن قال غير هذا عليه لعنة الله وانا  
 بربن منه وما انا من الشركين واني مع تلك الكلمات المعتاد  
 صرف عند حروف من كتاب الله العزيز الحكيم وروايات  
 فقطه اولي بدر وغيرنا يد وفسر مقدر شهادت ميده  
 وحققت محمد وال ابر اذا انهم كانوا قائمين بمقام ربوبيتك  
 في شأن لم يكن دونهم احد موجودا ولان كان حكم من  
 عندك كذلك وانا ذامعترف في حقهم بما نشاء لاد الخلق  
 ولا معقب لكلماتهم وانيهم عبادك الكرمون الذين ايعطوا  
 الاياذك وكل لهم قانتون بلبي اگر سر حرر حقيقت نمايد و  
 تكميل كذا حق قدر وكتاب اورا دلورايه وخطا هر نفس را  
 علامت بطلان خود دعوت اين فسر چنانچه حضرت اعلى روح  
 فر فر مكرات الخلق بالامراضا بهر يك اذا تمه وخر نورس بيع  
 ووجه شان اتمه جسد احترام منظور داشته و تصديق كتاب فسر را  
 ويد بر ثبوت حقيقت خود در فرموده كما قال عز وصر في كتاب  
 العدل قل اني عبد الله مصدق لما معكم من حكم القرآن  
 فكيف انتم تكذبون بايات الله ولا تشعرون حرر صلوات  
 بر محمد وآل ابر واثمه معصم من جايزه ذمته كه اعطى على در بيان

کلام فرموده و همچنین از حضرت سابع بعد و غیر سؤال کردند  
 سخن کفر و شرک فرمودند مخالفان کردن عالم است در عالم دیگر  
 اینکه تخلیط کند کسر عالم و طهوت را در عالم ناست یا نرسد  
 حجات نهد در بالعکس فرموده چه خواهد بود ملک کفر  
 رد باطن کفر و باطن را حق نماید خود و جمع جهال را مثال خود را  
 بضالت اندازد کما فهد ذکابا و الشر و من قهر و ان جهال علی  
 اندک و یسیرون و کذا کلمة فی حقیقة الاولی بعد و غیره که  
 و المشرکین و المنقرضین و بایمانه قال بعد و عز و دعاء اللهم  
 لا اشد لی بان و عندک الحق و ان الیوم جهنم لعیط بالکافر  
 اللهم صذب الذین امنوا بک و بایانک ثم کفروا و هاجروا  
 الی سبیلک ثم اعرضوا فالعن اللهم کل المفترین الذین کفروا  
 بک و بایانک و خذهم اخذ عزیز مقتدر اللهم العنهم  
 لغایضا عفاهم العذاب و یستغیث من سطوته اهل  
 النار و یلعنونهم کل من فی ملکوت السموات و الارض اللهم  
 قد اضر و اعلیک ما لا یرضی احد ان یفتروا بحقیقتک  
 الی ما قال و استکبر و اعلی حقیقتک بضرحتی و انک الی القلم  
 ان اول من فی الامکان لو اطاع بعلمه لیتبرع عنه و یلجئه  
 و یقول اللهم انک عادل فی الحکم ان تحشر فی بفضالتک مع کذا

الشريك الفري فاني لا طاعة لي بالعشر معه وعذبه بما انت عليه  
 من العترة كما انت انت المنة القوي القهار اللهم لك لتعلم  
 انه قد كتب كل الكتب ابو الشرور في دينك بل اني معتقد  
 انه قد كتب اعظم منه وانه لو اطلع بقبايح اعماله ليقبر عنه  
 وان احد من النصارى لو اطلع باعماله ليلعن فاعوذ بك يا  
 الهي من شره الخ ولن تغفر بالهي للذين يكفرون بك  
 ويضرون عليك الامة اللهم العنهم بكل مطوانك وبقبايح  
 بعد ذلك حتى انت اظهور وهم امكروه وبعد ذلك عدل ان  
 اعلمته اللهم اخفوه وبعد ذلك نوريات اجبت وانتم اي  
 وبعد ذلك حسنة انت احفظت وانتم ضيعت فسيان يا اله  
 كيف اذكر موبقاتهم وجريبات طغيانهم ملا يرضى الواح ان  
 تنزل عليها والا الاقلام ان ينزل منها فاسلك اللهم بحق عهدك  
 ان تعذبهم بعد ذلك حتى كذبوه وباطل صدقوه ومؤمن  
 عابده وضايق ولوه وولي آذوه وعدو نصره وولي  
 آذوه وصادق حتى يمثل آياتك هذا طريفة وعيد امام المؤمنين  
 وكافر عرقوه وامانة خانوه وعهد نقضوه وحلال حرموه و  
 حرام حلالوه وجيران وطشوه وفسق عمالوه ومال اخذوه و  
 حتى نسوه ووجه حتى خالفوه وفرض غيروه وباطل نسوه

وشهادة حق كقوله واثر انكروه وشراشروه واسر بدلوه و  
 ضم ابدلوه وكفر بعبوده وغالض حكم بدلوه  
 كذب دلوه وباطل اسمه وجور ببطوره ونفاق اسره  
 وظالم بشروه وغدر اخبره وعذير تركه وصانع افسد  
 وسرافشوه وكاتب ختم حقوه وما الاياذن الله لهم قرؤه  
 وما لا يعمل لهم حفظوه وما حرم عليهم اخذوه ونضل حق  
 يهديه الاعداء كقوله وما لا يذكر به الكافرون نطقوه  
 فعذبهم الله بعد ايتك الدائم الابد لكل قننه احد ثوبها  
 ولكل ايات انكروها ولكل بينات مجدوها ولكل شيئا  
 من احد قبل تكاظم واولياؤه الذين نطقوا بظلمه حق فيهم  
 جنانجه در روز فرود قلم سبعة عشر رفته از حضرت اعلى بعد از  
 فرج باب در رسیده که علامه عبدالخالق عرض کرده بود حضرت  
 حضرت که ما از مرحوم شیخ احمد شنیده ایم که در سنه شصت  
 و هفت هجرت عجب بسیار در امکان ظاهر خویش شد و در سنه  
 شصت و نه در این سوال بود که حضرت اعلى بعد از فرج  
 در روز فرود قلم سبعة عشر فرمودند که تو خود بر بود در سنه  
 شصت و هفت و خود بر دید از خود را مرحوم شیخ گفت در روز  
 بعد و عرض کرد که ما در اوجب از ظهور حق است که جوایز ظاهر خویش  
 شد که آیات و بیانات بیاید در روز فطرت جنانجه

تقدم الخ قال ولكل عدة جفیر عرفوها ثم انكروها واكل  
 دعوى ابطوها ولكل فريضة تركوها ولكل سنة نكرو  
 ها ولكل بدعة ضلواها ولكل خيانه حملوها ولكل سبنا  
 كتبوها ولكل حسنة كتبوها اللهم العنهم في كل شأن في  
 حقايقهم وظواهرهم وبواطنهم ومقاماتهم لعل العصى  
 احد سواك ولا يبق في ملك باحد من دونهم الملكات  
 العليم القدير اما رضى بسير واعظم دليل بر عرفان نطقه الى  
 روح العالمين فراه بايات واثبات واثبات بشرا قدر فرموده اندر كنج  
 صاحب بايات بايد امر باشد از رد فطرت وقررت به حج

على نظره خضر و خرد و ملائمت سبع ولد شده مدد كسر  
 خوانده كان باشد چنانكه از ملائمت سبع نظر ميبرد

در جملة كمال است كه جناب ملا عبدالحق ذكر نموده اند قول بر فرج  
 شيخ رضى به وجهه كمال كه دعا كند كه در اول نظر ظهور وجهت نباشد كه كند  
 بساير باشد بكيه كه هر كس در شخصت اشعت و نعت با خدا بود  
 فردي باشد و نمايد و كلام امر جناب و خواند و از خضر ظهور  
 است چنانچه خواهد بود و شاهده جهانب و كبر را خواهد نمود كه خداوند  
 ظاهر فرمايد از بر حضرت اين ظهور كه از نوم فطرت تكلم نمايد و با  
 تعليم كند باشد - ۱۰۴

عام بود با مسکن قلم و فکر بهر شان از نشانیات آیات الهی  
ندید که در کسر در جرد از لغات متره کتابی که کند در دست  
و کثرت قرأت لغ غیر استعداد از حق بد که فهم جزیر با بود قهر  
چنانچه آن شخص عارف حاضر محراب بر اسم نام در صفتان خود کس  
قلم و قوت فهم دیده دیگر قدرت و عظمت و فصاحت و قهر  
نموده بخود کلمات فریاد با جمال کفر عراض فهم و این ثبات  
خطبه زبیدی جمال خود نظرون بود البعیده در خطایان شخص سغری  
جزیره کل حزب بالذی هم فرعون فیو مایر فع بعوضه  
جایه لاطهار قدی و یومایطیر ذیاباة فی هوا و ملکه کرد  
اطهر و نزل خلق و شرکت نماید و خوشتر از حق میداند که چون  
بش الف جاعیر خود هم رساید پیشتر کرد و خود طیر عا  
طیر این ناید صح و قدر فیدد از دست که شرایط چند در آن است  
در هر فراه بیان میفرماید مخالفات است در خطبه زبیدی قولش  
و من لیکن آیا ظلیس اتیانه بحجة و انی انا اقوال للکل انی انا  
نات بالفطرة و القدره کلمات الخ و من یقدر ان یاتی بایة  
فرض علیه الی الا نهایته بکلا نهایته لان امر الذی کان مبدئه  
من الله لم یختر حاجبه الخ و همچنین دیده و شنیده شده است  
تکلیت حضرت نموده اند که در ذات الهی المخصوصه که بنظر او نقطه

اوله روح العالمین فراه رسیده اظهار بجهت دسر بر سخنش و اوله  
 بحقیقت او فرموده و نظر برمدن کلمات شمس زلیده و شهادت  
 و بعد از که اظهار الشریعت جانشین بدو امر و قدر از کشف محاسن  
 و تعریف ذات اله بر ساحت و فطرت او که هر فرموده از اوله  
 جز ذکره فرقیع ۲۳۸ لله علیه السلام علی العرش کما هو اله اله  
 مستغنه از عنصر این سحر سحر ۴ الواح مسطوره که از جوهر اوله  
 و سایر انجذاب متعلقه گشته مشاهده کرد شکر تجلیه جبر و غیر  
 کلمات لقب در روح اوله تواریح آن منظره گشته که در این سخن  
 بر فرمود آن ساکن کرد الخ بار از این عهد والله و بالله و قاله  
 خدا گواه است که عرض باغض از رو بقیعت باغ اکبر ذات  
 جبر و غرض دارم بگو قریب ازین سند در این عرض در خلقت  
 ایشان بجوم و انقلب ایام هر دفعه سه دفعه در خلقت و  
 صحبت او حاضر می شدم و کمال خلوص حب با او داشتم در حسن  
 خلق ظاهر در این با خلق دیده کشیده ایم و نهایت محبت  
 بعد از نسبت بحضرت ذات اله مشاهده نمودم و با جمیع خلق  
 و هر چه بر و قریب نهایت حسن خلق و سلوک را میفرمودند و اگر  
 ما نعمان بقدر قوه می نمودند ما ما در انقلب در قات می دیدم  
 و می شنیدم چیز میفرمودند و شکر می نمودند که شبیه گفتن است

و مناجات میبود بطوریکه فرمود که درست مخرج او معلوم نمیگردد  
 در خلوت بعد از مطالعه کتب اعلائیه و از لایه مشق محو و کلمات  
 قلم و تقریر کلمات در غم مسرور میگردید که میفرمودند و چون  
 کاغذ مشق از آنها بسیار جمع میگردید بگرفتند آقا جان و غیره  
 میدادند در شرط محو کند یا نحو طشتی کلبیده مشتند و  
 میرزا آقا جان در رساله اثباتیه که از بزرگواران ایشان مرقوم داشته  
 و نقل کردند فرستاده ذکر این مطلب مرقوم و بعد عبادت  
 آن بگذارند که این است و جمیع آنچه از سماه قدم نازل میگردید  
 نظایر سکون نامها سدید و غیر مطلق در شرط محو میگردید  
 آنچه بگفتند بجهت کلمات ایشان بود و شرح از بیان است  
 و خود ایشان هم در عافیت و امیت نمودند و در سر نیز دیده  
 پنجاه ملک مع کتاب زیاد و جوهر صحت و مقربان الشریع به  
 اول البصیرة مشهور است که آنچه نهج است با هر معذک معلوم  
 نمیشود که در هر چه در هر صحت صدر او معلوم نیست و همچنین  
 ضدت در احوال مطلق و کلام به ناطق ذات اله الازل  
 معلوم گردیده و غیر مکرر هم در این کتاب است که در هر معلوم  
 نیامده مشهور است تمام اطفال این بیان از این گونه کلیات  
 در آنها شده که تحقیقات میکند و آلیفات میفهمند

بگویم در فصیح و المانع اینج گویا بیانات در اینج باب میباشند  
 که بنظر آید بنده احقر که تراب اقدام جیبیان اندازم خود را  
 چندین بار بیت تخریر نمودم بسرحیت تمام اسرع از آن در فصیح و  
 کسان دیگر هم لایعد و لا محصر مصلحت زیاد نوشته دارند باز هم  
 بنویسند بنویسند و کلمه کلمات اعلانیه و اندلسیان و  
 قریبند درج است و افنده ز که مقدر را جیبیان میآورد و  
 قریب صافی را در حیات بنشد لایسه الا الطاهر  
 کتاب مرقوم بنهذه المقربون قل ان صنع الرب یفصل  
 بین صنع الناس فویل لکم عما کتمت ففترون اقلات تعلون  
 اندوز که حضرت اعلی و طلعت اندل که فی الحقیقه هر دو یک  
 حقیقت میباشند آیات رحمت قرار فرمودند از آن بیشتر  
 نیاید و مجزاهر مشهور شد رحمت همان بود امروزه آن کس که نشان  
 بضد است در رنجور است مگر نمیاند که کرده کرده آیات حقیقت  
 اندوز و فطرت بدون تکسب و سرفقت مانند غیبت هم  
 اندوز هم در جابر و شکوه اندوز در کمال فخر و افاق هم  
 اندوز هم حق جابر و خدا آنکه که قطعاً و ایش حقیقت منقلبند اگر از  
 سلطان امر را سرگردانند چو استخار اینج نوشته کافی است  
 سبحان الله یصرفون نعمه الله هم بیکر و نیما و منکون

بیستم بعد سنین انهم یعبودینه مقرون با بر سریدینت  
 یطفوا نزل الله بانواعهم و ابله الله الا ان تم نوره ولو کون الکوا  
 و المشرکون فکر چه بظاہر بعضی نظائر است نظریه در آنکه از سما  
 قدرت و قوت لذایع نازل میگردند و در الواح نزولیه  
 ان سما کرم است دست آورده مطالعده نمایند که در بعد که  
 بر ان الواح نظر انور نظر اندازند همیشه سرحت علم و سطوکت  
 کلمات اتم را از ان ذرات قدم درک نمایند اگر ذره انصاف  
 و در دیگر احتیاج تبلیغ احدی ندارد و طرف مقابل را هم از علم  
 و تانی در رقم و مخالفت لذتسرور و با بر کردن با حق اقوم بقدم  
 می باشد در تعاشق علم و لید خوف است لکن صورت و لایا طرز  
 علم در این میان چشم سر در مشاهد و آنچه با شنیدند نمایند  
 یکی از نقل و امام حسین ع بعد از ریختن خون ان نظر نفس الله بعدینه  
 رسول الله ص سوال کرد که در بعد از این عمر رضی الله عنه که مردم  
 میکنند ایگناه و بعد از آن عبد الله فریاد برآورد که ایها الناس  
 که شرید این مرد پسر فرزند رسول الله ص است و حال از خود  
 بشه سوال میکند بارگاه میرزا کعبان خادم ایشان بعد از کفا  
 حق مطلق و در ان اولی بر حق و کما حق حقیقت دستور شکن آثار  
 و بعد حضرت اعلی ع در حق ان رنگش با حق و بعد از ان را

شکستن و انواع وقسام ازیت و ملال این ذات خود المجدول و اولاد  
 که درین دژک خدمت لاکردن و با دشمنان دست و پاقتن و خجانت  
 کردنش طغیان کردید بر فرقه و شجره رسول الله و ناصر ذات  
 اکبر و عظیم شهدای بیانی آقائی و مولائی عاجزید محمد و محمد فرزند که  
 چو در محرم حضرت اعلی در محرم فرزند که نفس ذات الله با و والد  
 فرموده بود در برده و صاحب شده با آنکه کمال خدمت با و در  
 درشته و آن حرمت آن سیده را فرود گذاشته و خطبه بود که  
 خود را محض رضا و الله قبول نموده و در آنک سادات و در آن  
 ماخذ شده و این چنین عبارت میرزا آقا جان است که در کتاب  
 و شایسته مخاطب الشهدی مذکور است که این چنین است نص عبارت کلام او  
 و آنکه هر یک که شتمند ظاهریم که در آن اخصاف و ایمان است که هر کس  
 که قبول با شجره مکرم و مغز شده که در این گونه مخالفت نماید بعضی  
 خود کند صد هزار رحمت بعلما و فرقان حال از عباد عزرا را  
 بر جمیع کلام است از میان رفت پس بقلب بخورن بگویند که  
 و ذالیه در جوی و معذک نسبت بطور بدیع و لجه آن که در  
 نموده بیان در آن ترفع نماید تا شرا از تم تقرون اند خدا نفع  
 الیه فی القیوم و استر با شخص کرده تمام نوشته است ایشان  
 و بخواند که بفرمود که در عمارت مقام دارند و کلام مذکور است

نیست مستقر است و نه لایه ادبیت و تبار او را که جز از فصد  
 نخواهد شد برنج پریشانی و سرگردانی حاصل نماید که از ابرو ظاهر  
 که در سخنان نقطه اولی و طلعت از آن سطر است مشهور است  
 چنانچه در نوشته دور اگر یک طلب استقر و تقر فرمید و باور  
 در ظاهر و ظاهر جهان صحبت خصوصیت فرج و احد که کار او را به  
 خود میداند بلکه تمام این فریب در عقاید ضد یکدیگر عیاشند  
 بر خلاف آیه الکریم دینکم ولی دین باهمه خلق آنی علی و نیکم و انتم  
 علی و نیز گفته اند فقر زبانه در تشیع نقطه اولی تم بطلان اولی  
 فرقی هستند از همام اصیل العلماء از جمله الا بر الذاهر الدعا  
 لا یعبده الا لیه الشاکم لیه النفس والورس و انشک بان یجعلها بفضله  
 فی التاجین و اصنافین الصالحین که عز و معر قال فریضه لا یسرک  
 بذا و کفنی بکم علی من فی الارض تصیرون علی اثنی و اثنی  
 فرقه و ان من هؤلاء الامة کانت فرقه من التاجین العالمین  
 و الصالحین الصالحین و من غیر ذلک اولتک هم لا یهدون  
 الا و من ربک سفینه النجاه فقد انجاه الله و من ابی انفرق  
 از هر چه معلوم است مشهور است که این دو فرقه هر آن یکی است و با هم  
 بنی که میباشد از حق در کار او جود مبلغ نمایند و در نهایت  
 در جاه که عدد مخصوص است نمیدانند از این پسیر او را که است

پس هر دست راست <sup>اللحق</sup> قال وقوله الحق والآن يسوا  
 بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون <sup>اللحق</sup> كالتلقوا بايديكم الى النكاله  
 قديمين الرشد من الحق فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله  
 فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله راجع  
 عليهم وكذلك صرح بذلك نطق الامم لادب البيان فبه الا ان  
 ادلاء الله هم قوام الخلق واوتاد الارض وشعور السماء  
 نجومه وبدوره من انكهم فقد انكراه ومن اقربياتهم و  
 علوم مقامهم فقد فان بما فان القرون السابقون وقال عز وجل  
 فاوصيكم باعباد ان تدفن انظاركم ولا تشبهوا الحق بالباطل  
 ولا النور بالظلمة ولا الحق بالبيت الخ وقال عز وجل ولنظن  
 نزل في البيان وحى البيان ولا تكفون بالله واياته وانك  
 مع الله الها آخر الخ قال عز وجل اذ دعوا لاصحاب سميتوهما  
 اقم وابطاؤكم وتذرون من امانتكم واحياكم ما لكم كيف لا تعلمون  
 الخ قال عز وجل الا ومن اعصم بحبل الله وتمسك بحضرته  
 لن يضل ابدا الا طالبان شريعت علي عليه السلام فكان طريقت  
 نقطه اولى روح فخر الامم والخلق فراه لدره فخره خارج شمس  
 يا اكرم منك عرفنا ونسبح عتلا شريفنا نيد وجهه من دله خصله  
 در اهر فطيريه وملكه قدم بسوس سلطان قدم نيكوزند ويا اكرم منك

علم در در نظر عقل از در دست آفت و ظاهر حقه مشرف می نماید  
 و این طایفه باید از رشته انعام خویش از این فتنه برکشند و بر  
 در نام اختیار دست جمال به شعور و حجاب بسیارند اما  
 مسک حرفه در لای عقلیه متوجه این فتنه و جهاد شوم و بشر عقده  
 انکشاف قناع این اختلاف نامیم بعد از آنکه مشهور و معقول در نظر  
 لای که شجره مبارک فرقان این است کشت و نرغور و مخضر و مورق  
 کشت شمرشد و ارتفاع بخشید و خلق را از عالم ناسوا الهی نشنا  
 خلقا آخر سجد بلوغ و تکلیف رسید و در کجاست ظاهر انحراف  
 بعلمت بر در آن آیات اختلاف بر نه صفت حقه و غیره و کثرت  
 فاد و صدور بدون باب علم و ظهور علامات ظهور و عیار  
 بود که کسر از جانب حق ظاهر شود و باب علم را مفرج نماید  
 میزبان رشته مطلب از دست زهد و از تقصیر خارج نشود اگر  
 آن شرفی که در از خوب در شرط بغداد باشد و همه شهر را سیراب  
 نماید و کسر چه حجاج باه کثیف شوره نلسلار و لای اعراب  
 سحیره که کونتاب شوره چینه خلیفه آرد به خیال خود فصاحت نماید  
 یا طبع نفی خود نفس خود دارد امری که شرط طامه همچون لای و  
 از کلمات آن ذات سر در علی الحق الحق از در کفایت است  
 در صیغ از کان نفس و کفای فرعون المخلوق و الحق در جریان و مجموع

بار انصاف پیدا اینج نغمه در تاه و خنده لزل که قلب و جان را گشرد  
 و هر شری را بر نغمه حقیقت او از طوطی و شکر است بار که سر نخواهد که جان را  
 بجان نماید و قلب را منقلب سازد و حق تحقق معین شخص موجود  
 موجود خود را گمان نماید و بعوض او بر دلزد و حال آنکه میدانند  
 غرض سیرت خواننده را عیب نماند و اینج لایح لایح کلاخ شبانه  
 بنمات در قایان جان ندارد بار اگر انصاف باشد از کثرت  
 وضوح بطلان شریک تو به ندارد زیرا که نشود دست بعد از آنکه  
 ما غیب حق مطلق موجود است ضد شریک اطاعت و قاب نظر  
 کلام نیست بار اگر میتوانند بیان و عرفا خیر الایقان  
 که بکمان نظن خود را در دست که نقطه اولی روح العالی  
 فرد شخص را نموده یا فرد با همه مزجه نظن حق نموده یا آنکه  
 از حق مطلق خطا نموده که شخص مجهول غیر حق را حقیقت گمان نمود  
 یا آنکه به وصیت رفته یا منظور از ما در صراط المستقیم است  
 خلق همه لا اله الا الله که اینج تعقل نکند و اینج مقالات خبر  
 حال ندارد و حمد الله که شمس زبیه در اوضح است و برادر کان تو چند  
 واضح اگر کسی انکار اینج نور نماید گوید است و از شریعت اعلانی  
 همه در طایبان حق غرض را در هر کسند جوهر را از عرض نشاید  
 در صایا حضرت اعلی را در حق اینج نور لزل افرا شو شریک نماید

که این فرزند خود خوشتر نخواهد شد و له شام از رحمت حق ایستاد  
ماند مزاجی شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواهی از خشم پند گیر خواهی تلا  
در این بیان و اله اگر چشم باز کنی و تفکر نماید در منید فرقی  
نکونه با حکمایت سابق بید رسول اله و البته شنیده از حکمایت  
عمر و حاضر را که بالا رفت و رفت و گفت عید شتر دارم که نه از خدا  
و نه از رسول و نه از خلفا بلکه خودم میگویم کجس زبان را به غیر خود  
رساند و از حد حجت خواهد شد لاجن شمر قبول نمودند و آنرا  
زندمان بیرون آوردند بار شوشتجات حضرت اعلی رجموع  
که مطلب فتنه مشهور در برین آید بدو معتقد خواهد رسید فرخ  
تقلید تا از آید الهی از این سر واقف کردید کسر که در سن  
بسیار معذوره از نقطه بیان نیز کتر باشد و حکمایت  
احمال و افعال را در سن شباب رشید از سر و رفت  
با این همه تکسب و حیانت محظوم کا هر دو عرشه که من جهان طلعت  
اعلی هستم و آنوقت که این در دنیا بود من بودم گاه میگویند طلب  
الغیریم و خالق بود گاه عبد فانی و آن حضرت نزهت خود خوانند گاه  
عبد حضرت اعلی گشته گاه میگوید از من بودم گاه میگوید رحمت  
که سلام و زنده شدم کاشتر همین یک ادعا میگرد خوب بود در  
آن کجا ثابت میماند تا حال نخواهد عا کرده و سند الهی برده شده

قضا  
 قریب بصد بر نرید می شود که هر یک ضد دیگر باشند که ای  
 لهر آن ذمبت ملت و مجلس مختصر اگر کسی بخواند قبول نماید و آن  
 دورا نیطه مگر کدام را بپذیرد آنیکه مرید در حق خود خواند با محاکم  
 و مگر آنکه از ایشان برآل می شود بطریقت خود سازد و این نیز  
 چنانچه حال در نزد صوفی صوفی است و در نزد شیعه شیعه و در نزد  
 سنن سنن در نزد نصیر نصیر در نزد درویش درویش در نزد شیخ  
 در نزد اخدر اخدر در نزد اصول اصول در نزد جلاله جلاله  
 در نزد حنفی حنفی در نزد مالک مالک در نزد شافعی شافعی در نزد حنبلی  
 حنبلی در نزد قادر قادر در نزد عقاید عقاید در نزد باسیر باسیر  
 در نزد معروضین از باسیر عرض در نزد تعقلین مقید باسیر اینها که  
 دیده شن و شعور بسید در هر جائی باقره و حراف خود شریک  
 و دنیا که با آن معاشرت نمهند شاهد این مطلبند و هر کس که  
 مهر انکار برآید ثبوت بی رساند و ذمبت شخص معین  
 هنوز معلوم نیست و الله اعلم بالصواب و گذر در پیشان بجز  
 حسب ریاست و جلب منفعت و خیال رحمت از حالت اد  
 چیز معلوم نشد و از طبیعت او شیر خوار از لحاظ گذشته و جهت  
 صدقات و زحمات که ظاهر بر او وارد و نامشک است که مگر تا  
 نشد و زیاده طلب میباشند ترک دنیا دنیا و آن امر غنچه

و اولیایه و ولد الو البصیره کان مشهورا لبا بقا عنده علماء و علماء و اولیایه  
 از این فتنه بجا، و ظلمای معلوم است که حکایت غصب حق است  
 از شتر و دیگر جانچه در عهد و عصر بعد نقطه اولیه این اختیارات  
 پیدا شده پس چنانچه نیست چنانچه در عهد اولیه شریکیت  
 و بیرون قایل واقع شد و ما و شاهجه شنیه ایم الیوم غاتم  
 که خلفا بن عباس و بن عباس که خود را ائمه اربعین میدانند و حکم کفر  
 و فاجرند پس در این نقطه ظاهر تر میدارند و اینها که طالب دنیا  
 و ریاست ظاهره بودند قبول نمودند با وجهی که در صیانت بعد  
 در صیانت هر یک نفس رسول الله بود در حق بودند چه ظلمها بر اینها  
 وارد کرد و لذت اینها را چه ثواب می شمردند و الله این را  
 حضرت ثمره لذت اندکن و واضح است که در گذشته که فرموده شد و هنوز  
 در صیانت نقطه اولی نمانده گشته که فرموده شد باشد که  
 مدتی بود که در مجالس اولیا ذکر از این ذرات الله الانزل می نمودند  
 و در فراموشی می شد بعد از آنکه در لذت این نور پاک در کتب  
 سنیات سر می نمودند در خفا از اصحاب بعد از آنکه علماء  
 صیده چنانچه نوشتند تا بیان خود و معرفان این حضرت  
 که هر چهار توفیق با کتابی از حضرت ثمره یافت شود محو نمایند یا بگویند  
 و همچنین توفیقات در نوشته است حضرت اعلی در هر قدره که گفت



اینجا که این معروضین جمال از لایه راه انکسار و انفراد از قطار سواد  
 در زمین علو در امر اعلائی مسدود می یابند و تا طواریک است فطری  
 این حق نور چون غیث با طهر شایده می نمایند لهذا تمک  
 شده اند بنده است کردن انکه سابق که ای حضرت ثوره مرتبه  
 را در هر کوه و این شانه نیست یعنی انکه قبر محمد ص عند الله قدوس  
 مقام و مرتبه ای نه شدند و در نزد آنکه میجو اینست بر به  
 شان ولایت و امامت از کلام حضرت اعلی علیه السلام بر  
 این معجزات خود دلیران نماید سبحان الله از این سوره  
 و حق با این رسوائی و تعوذ بالله از این نقص محمد ص و حق  
 به حیاتی با هر جای نیست ناچارند در هر قاب که هر که دارند  
 اب القریق تمک که شش بار خادم خان حضرت ذات الله  
 که حال مبلغ ادبشان شده و میرزا آقا جان نام دارد در حق  
 از لایه نسخ و اثبات خود این عبارات را نوشته و الله تعالی  
 و بعد که هیچ خلاف ذریب و بعد از صرف این سخنان میگوید  
 عین عبادت این است و انکه حضرت محمد ص  
 در این ایام مشهور شده که ذکر علی نموده که بعد از رسول قبر و صحیح  
 و ذکر خلفا نموده اند که هر از علی بقول خلق شده و مر نمود  
 از این گذشته ملاحظه نمایند که نقطه بیان این منصب می کنند

فقرات فرموده بشاید که کم نذر است از آنکه میفرمودیم که این  
 کسان که امر از که امر بجهت بار قاتلین قول حسب و سب لاف  
 شباب ادرا در آخر این رساله هیچ صدق و صفا که مطلع تم  
 غیریم تا اسر بدانند که خود کیت و چه قدر و چه داشته  
 و دارد و آنچه در رساله خود شرح خود را نموده یک حرفش صدق  
 نبوده بگو در کتاب تو اگر میخواهم مرتبه علم ۴ و آنچه ظاهر نیز باشد  
 و بقول نقطه اولی روح العالمین فراه معتقد است رجوع نما  
 کتب و حضرت ابشاسر بین در کتاب شرح کثره فرموده  
 و در حسن العاصم چه بیان نموده در شرح بقوه چه در این کتاب  
 در رسوبات زارات و صحیفات و خطبات و نامهاست  
 و در چه مخصوصه بگو زکرم و تقسیم و تجید و تسبیح و نیز هر یک از آنکه  
 قبل و بعد فرود فرموده اگر انصاف در هر خود سید آن که غیر از  
 این نفس که آره که انقض و عدولت و انکهار و تودن ذلالت الله  
 زله را محکم است همه شایه را بقدر قابلیت دست داده تعریف  
 فرمودند که اینک این شخص برایش است اینکه تورا از حرف و نفس  
 خود بگو که اگر این ظهور مقدس نزل را بخوان نامی بر وجهه سفارش  
 حضرت حمد فد باو تا کید زنده که ثمره زاید را محافظت کند و حد  
 نماید و لذت بر وجهه شکر را غلظت و در غیر که انهم را هیچ

تأکيدات رانی بعکس رفتار نموده ابر کج نوزاد است <sup>تو ظلمت</sup>  
 و علم روح فریه که در برابر آنکه قبر صدر فرموده که خلق بخوبند  
 قسبه شوند اینخ است

بسم الله الرحمن الرحيم <sup>اشهد ان لا اله الا الله وحده لا</sup>  
 شريك له كما شهد ذاته لذاته ان لا اله الا هو العزيز الحكيم  
 واشهد ان محمدا عبدك الذي استخلصت لنفسك <sup>صطفيت</sup>  
 لرضائك وجعلته مقام نفسك في الاداء والبداء <sup>انذار</sup>  
 مقطعة للجوهريات عن البيان وان كينونتك مغفرة <sup>الاداء</sup>  
 عن العرفان وانك انت اعلم للقدر العزيز الوهاب السلا  
 عليكم باصل الدين وجوهرة وغاية الامر وحقيقته وثمرته  
 الابداع وكفه وحر الاختراع وذاتيته ورحمة الله وبر  
 هه <sup>كلمة</sup>  
 فيال الرحمة واحرف الكلمة لا احصى مثلكم ولا اقدر ان  
 اعرف ووصف قدركم اذ كل النعت مردود عن صاحبه  
 قوبكم وكل الوصف كذب لغرض من انيتكم ان قلت انتم يا  
 التوحيد وعلامات التجريد ما عرفت الا منقضى وما شهد  
 الابحجر فوادى ان كينونيتكم لا تزال منقعة الذاتيات عن  
 ذكر الاسماء والصفات وان جلالها فائتكم من ان اشهر  
 اليها نعت الكلمات وعلت علوانيتكم من ان افادتها اجف

الموجودات ومن الله اسئل ان يصعدني الى ذروة الانعقاد  
بقرب طلعة حضرةكم والدوام في الاتصال بخدمتكم والكل  
بما يقربني اليكم والرضاي بما ينزل من معائب قدرتكم ويزيد  
بما ينزل اليه في القران من شأنكم والصديق بما نطق فيكم  
روايات احاديثكم والتقرب باولياكم والبرائة من أعدائكم  
والذين يجادعون الله واوليائه بما اراد الله في حقهم فاشهد  
الله وملائكته ورسله بانكم اذا شئتم وجدت المشيئة وان  
سبحانه في الشعرات وان اردتم نزلت الارادة في الغيا  
واذا قدرتم قدرت الاشياء في ملكوت الاسماء والصفات  
وما من ثبت الا وقد اجري بامضاتكم وما من محول الا وقد  
ببدلتكم فسيهان الله موجودكم لا يعلم احد قدركم لانه قد اراد  
ولا شأنكم لانه شأن الله ولا يحيط احد بوصفكم لانه وصف الله  
ولا ينعتكم لانه نعت الله فسيهان الله بارتكم ومن وجدكم  
بوجهكم ومن عرفه خضع لبايكم ومن استقر على بساط قدمه  
خشع لامركم ومن اقر له بالعدل والفضل شهد بفضلكم لان  
الستظلون في ظلال كنفهات الافريدي ومن والنكثون على  
مراث البيضة في الجنات الفرد ومن لما اتصلوا الى الجنة  
عدل الجلال وشربوا من عين ماء السلسيل وانقطعوا

قرب طلعتة فضل الجلال استشهدوا منكم لئلا قد يرتكبها  
 شهدت اللائكة واولو العلم من عباد الله له في مشهد  
 الاول فسبحان الله ما يعلم ما انه اعطاهم الا هو ولا يقدر  
 وصفكم الا هو وانا اذا معاشي هذا استشهدكم بما قد راها  
 في حقكم من آيات القدرة والاعوت والوحدانية والبر  
 والعظمة والملك والغر والمكوت وما لا يحيط علم احد  
 سواه واستغفر الله ربي وربكم عما قصرت في معرفتكم و  
 بعدت نفسي عن قرب حضرتكم وما احاط عليكم من جبرها  
 التي لا يعلمها الا اتم ولا يقدر ان يبداها الى احد غيركم  
 وانوب الى الله عن وجوهي وما اكتبت بين ايديكم  
 ولا يقدر بعد اعترافي بالهجر لا تسئلون عني من ذنب  
 وانا اقول لذلك سبحان الله رب العرش عما يصفون  
 وصلاح على المرسلين والحمد لله رب العالمين  
 ويهين برزنا جات نقطه اولي نظرنا سدا كجكونه بالمال فرك  
 ركب قلبه يوم بعد رسل الله ٣ رز ذكر عينا يند وباطنه  
 شهايت اقصين عهد ر عينا يند وان زيرت  
 وبلغ كتاب الله الى حول المدينة حتى انقضى ايام عهد  
 رسولك واتصل الكتاب بعلي ٣ وليك بعدة والملك القلم

ما فعل الظالمون في حملته حتى قد ارتدوا كل الناس ولم  
 من المؤمنين الذين يؤمنون بالقران الاثارة نفر من الضعفا  
 الذين يقولون الناس في حقهم كلمة السفهاء كما نزل الله  
 في القران حتى تقوية بعبادة المؤمنين وبلائه الحاد  
 وبلغ آيات القران بايدي الكافرين الذين ادعوا الحق بغير  
 الحق الى بعض البلاد فامن من امن وانكر من انكر حتى انقضى  
 ايام جهنك واستكبر المشركون عليه حتى قتله اشقى الاولين  
 والاخرين **داسك** تعطد له روحا نوره که ذکر این ذایع بعد  
 رسول الله صل الله علیه واله در انهم مقصود است قصد خواندن حکایات  
 سرانی نبوی بکلی جهت تنبیه بهر بیان است که نگنجد این است و امر  
 در انچه که قبر کردند که که لام حیات ظاهر از حضرت منقش  
 بر بنید باد صرحت آن **حق** تطهر که خود شرفه نفس صاحب  
 محبت میباشد سر از شخص و تعریف و شاد است از شرف حق  
 چه کردند و الله قلم حیا میکند که تخرر آورد و بار از ناطق است  
 که تفریکند الا بعد الله مع قوم الظالمین ثم قال غر جبر فی ما جا  
 ر به قوم الحق فاه آه کیف اذکریا الهی مما وقع من عند  
 فی حق ائمة العدل حتى سب خلقی فی بین یدی جهنک الجسر  
 فی ملاء الخلق ولم یقدر ما ان یورده و یجوده مع جعلت

عنده من آياتك وعلاماتك التي لا تعطيل لها حق <sup>بعض</sup> التوراة  
 الناس واستكبروا عليه وقتله امرته التي انقضت عهد <sup>الله</sup>  
 واتبعته هراها وكانت من المشركين فاهاه كيف تذكر بعد  
 ما ترك من عندك بعد مجتهدك اخ الحسن الحق استنكروا كل  
 الناس وابعوا حيات الاعلى بالحيات الارذل الادنى واستكبروا  
 على جهتك وجاهر بواضعه حق قتلوا كل عبادك المؤمنين بين  
 يديك بشأن اغتربت العرش وانفطرت السماوات ولم  
 الارض فاناهه وانا اليه راجعون فسجناك يا الهى لم يبق  
 على الارض حاقط دينك وحامل كتابك الا جهتك الجليل  
 وانه لما رأى ما فعل الظالمون بابيه الزم بيته واحصت عن نفسه  
 حتى فاز بوجهك وان بعد مجتهدك محمد لما حمل وجهك واج  
 كتابك وازاد ان يظهر دينك اخذه الظالمون حتى جمع جهتك  
 في بين يدي عدوك من حضر محمله في الشام كلمات الخبيثة  
 التي يستصير الاقلام ان يذكرها تلقاء وجهك وسجن على تلك  
 الارض حتى فوجى من ايدى اعدائك وفاز بروح منك الى جوار  
 فاه آرقضى بكل اثمه العدل مثل ما قضى للاولين فقام كل كتابا  
 واودوا وقتلوا حتى فازوا بلقائك حتى اتصل الايام ليوم  
 محمد بن الحسن صلواتك عليهما وانبك لتعلم لو يظهر من المنا

بمثل ائمة العدل ليفعلون به بمثل ما فعلوا المشركون في حقهم الى  
 فاحسبوا بالاولى العباد انهم انما هم ذوات الله وجزواته كذا في كتاب  
 حضرت شناسه واولاين خود بر اين قدر گفته اند چنانچه معلوم شد که خدا  
 ذات مقدسند که اندر هر اسم و وصفی و نزهت است شأن این خود  
 لا بد اند هر چه در تسمیه و صفاتی زیرا که ذوات او را نشاخت کرد است  
 له و حقول الطیار سواء هر قدر طیران بساحت او گشت نماید  
 بجایه زبیده و فاسان بیدار قرب هر چند یک باشد که  
 صورت او جعل قوم کندند و در سنه سابق از ظهور در کتاب  
 و بعد در کتاب نورانی که لا اله الا الله فرموده و هیچ سگر  
 حسنه را خلق خوشتر از او نهد اگر موعظین نوشته اند که در  
 بعون که خود را شمس الشمس و قمر القمر و عمار العمار و رب  
 الارباب و الله الهه خوانند که او مقدس از جمیع شئون است  
 است که يعرفوا الله لان عرفانه عرفان الله وهو العبر والنزه العبر  
 اسبرج الحذر الذی لا بد من السور القدر بد استغفره و ان  
 لیه لان لکن من العارفين و تخیلات است نظریه در این تزیین  
 از ما قدرت و قوت از حضرت تا حال نزل یافته و کرده و نم  
 شروع شده و از بعد از صد هزار بیت که در آنها از این بعضی  
 دیده و خوانده ام و قریب پنجاه هزار بیت خط نزول که منور است

نشد در هر جا موجود است مع آنکه مضر ضعیف در پنهان نمودن ازها  
 مضر نمودند که مستحق است خود را جلوه دهند تا آنکه  
 مضر افغان موشکاف بیاورند و تقصیر از قلب مضر شانسند و  
 باید بعد از آن تم نوره ولو که المشرکون در معرض کار با  
 قیاس از خود گیر که چه باشد در شتر شیر و این است  
 سحر الا مورا با سیاها با بر اگر چه عهد کردم که در کتاب  
 از حجب زنت افعال قائل اند از من از جان خود حجب افع  
 ذکر کنم ولی در هیچ خود را که من میدانم در آن سید حمیر قادر شنیدم  
 در هر روز گفته اگر گویم خیالات می کشم البته شنیدم در  
 سفر بجز این وجه این و نفس مضر است و در این کاف  
 شکر حسابون زیجه و بعد از هر دو نقطه اوله متابع مسیبه  
 قداظها تصدیق نموده دیگر سایر احوالاتش در کفر المضر  
 است حیف است در حقیقت که فاعله این نوع صیغ ذکر افعال  
 آن ختم کرده بود که شأن عارف نیست بر سخن عارفی و هر که متفکر  
 دارد در سوره اللهم صل علی نقطه البیان و أهله و من  
 به فی کل شأن بالخرقة و الجلال و عذب اللهم من المومنین  
 بالبطوة و العدال تمت الکتاب فرخف جهدها در ۱۲  
 و در باب رابع و اواخر من الواحد الثانی در بیان فاعله نقطه اوله

روح العالمین فدا میفرماید این بیانات را تکرار کند و غیر خود فرماید  
 که امروز نفس بصر نیست که مخطبت بوم حساب را مشاهده نماید  
 الخ و ایضا قل هر چه در اندر بر مردم مشهور ایمان نیست که اگر شعور  
 ایمانی میبود ما علم الارض را میدادند که حساب ایشان بخصم  
 شوند نه عمل زیرا که بعد از هزار الی یوم القیامه منسوب میکنند  
 بخصم الی یوم القیامه و حجت قسم میکنند و سینه سبع از نظر  
 منظره الهه سینه حساب است اگر چه خولام شهر سبع قرار میدهد  
 و الا سبع سبع و الا ایام سبع یعنی ایام و حکم مایه  
 استخوان یعنی کمتر از آنرا امروز که هست و ارسال از  
 ظهور بدیع میکند که اگر از سر قدرت و عظمت الهیه متولذ  
 در غیر کتب آیه بیاید و بغیر از آنکه از لای بعد نقطه اولی باشد  
 نشود و این جمع که بعضی اوعاها کردند شرحین میماند و سید  
 رحه سعید اصغوفانه در بیان ایشان و اشالی آنها بسیار  
 بجهت هستند و بعضی توبه کردند و بعضی سحر کردند و بعضی  
 فرشته هولا و در باب سبع از راه سراسر در بیان فکر  
 حضرت میفرماید در یوم ظهور منظره الهه از مراتب سبع کلکه که  
 عمل علی الله است تجاوز نمایند و باز میفرماید غیر از آنکه  
 ظهور از بعد از بار خدا میگردند چگونه باطن میکشند و همچنین

ظهورش حقیقت اگر سر الله عالمی خوف نه مرات اولی باشد  
 - و اینها همچنین میفرماید غیر و عز - اگر سر حقیقت اولیه از  
 بار محرم بود و در حقیقت ثانویه از بار در در المؤمنین نمود حاصل  
 نمود در آن سیکه از است از بار خدا و همچنین الحاق بقدر الی غیر الای  
 همچنین از در همین باب سابع نیز واحد است در سفر باید چنانکه  
 چنانچه در فرقان آیه قرصه نص خاص منقطع نشد از ظاهر  
 آنچه آن اولی شده است شده ولی از همین انقطاع آنچه  
 طبق اولی در آنها شده است شده شد علی فرقان که در طبق  
 کتاب الله فایده رسول دانند در و ابواب در هر علم نمود  
 در این ظهور هم آن نص خاص منقطع نگشته و آنچه شود با اولی  
 ولی بعد از انقطاع آنچه طبق اولی شده است از حروف  
 واحد نخواهد نگردد بعد در روز ظهور قیامت خواهند بود  
 آنها هستند گشت بهین قسم که در ثابت میگردد الا انکه آن  
 شتر در رسول الله باشد و بهین قسم از آن سبب گرفته  
 آنچه اولی در آن کمتر گردد و صدق نمیکند الا انکه از بار  
 منطوق امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است عمل کند  
 شیخ در حروف بیان میگردد آنچه شود با غیر وجود  
 و حال تراغب داده شده که در نزد ظهور فرخ نظیره الله و آنچه

لقد كرهه ليدردن الله نشود الخ وانچه عید بود است که  
 نزد قاضی الحاجات در مقامه این نسخه را نوشته بر عرض  
 که برسد از بهر کمال آسائش و عار و ابرام

هو الله الازلی الابدی النور الوحید

فبما تک الهم بالآثم و کجوب و مقصود و فتنه آتای که کشف کردی  
 و بهر حکم بعد الذی عرفتک نزلت من ذکر و ذکر و مقدر  
 عن تسبیح سواک فبما تک بالآثم شکرک بما لا یجئ من غیره  
 الیهما و انه مستقدا بنام کبریا استحقاک لعیادک لیزیر الحاجات  
 عن الاطیاب فی بین الماشقیاء عن الاحباب کما نبهتوم فبما  
 فرحک کما یک و متفرح بکما یک بان یا الهم البیان لا تتخذوا  
 الیمن اثین و لا تصبوا فرحی فی قسطنطینیا فاسرخی و اشد  
 حیث ذاک علامه سموات و الارض و تعلم انی حضرت فضا  
 المشکین فاه آه من الذی یرح ظلمک و ما عرفک لود عرفک و شهاب  
 بعرفتک و البسوا الحق بالباطل و کتموا الحق و کانوا لانفسهم  
 ظالمین فبما تک بالآثم و مقصود و اشد السوء ملائکت و فرح مع  
 فرح الاشهاد بان ذوقتک تعدس عن البعد و اللول و بهر یک  
 نزلت من الاستقواء و للاضموال بهر چه صا الحائف  
 و فرح حصر فیها و انک نیت الازل الازل انزیر السعال

لمن يغيرك عصياناً شراً ولا يفتك طاعات العباد عنك <sup>ملائكته</sup>  
 لهم الاخر انفسهم من البيده والناك واشهدك بانك انزلت مع  
 آياتك في البيان لعباد الاله وقد انصحتم للاتباع بطلقة الوعود ووجه  
 الصدور وحققة المقصود ورفعت الهجيات عن ذلك المستدرت  
 بتواتر الآيات ونزلها وانظر لهم الحال بحال الظهور وتعرفتم من  
 الصبر والنشور واشترتهم بعنايتك الكريمة بسبل الظهور  
 قلت فرقص اعدائك وعرش اعدائك بان الامر منير الى  
 اسم الازل الرحيد لان وجوده نفي محض ولكن القوم كثرت  
 شقوتهم واكثر اعدائك حسبوا اليك سجوداً وسجوداً لله في  
 انفسهم واعرضوا عن طلقة الرحمز واطاعوا الشيطان باكبت  
 ايديهم في قبر كما فطر الله القدر في حرة يسكن الخلق وكانوا مع  
 الظالمين فاستك اللهم يا محبوب الواد ابن تندر للدر شيب  
 لهم وما عرفوا لادتك بعد شيتك وسجود اعداءك وسجود  
 الظلم من غير علم واشتبهوا على انفسهم وكانوا من الظالمين لان  
 حنك سبقت على خضابك فادخلهم في الارق قد ان يكون من  
 اليك الذين يا حبيب دعوة المضطرين ولجأت المستغيثين اللهم  
 الراحين ارحم لهم لادك وسواك وعلبة نفسه وسجوداً واشترج  
 على جنين يود وشام يجهت آياتك سجوداً

الغافلين افكك بالذليل لما شهدت الغر فطاعة الحق  
 كيف اجبت الضلالة بالهدى وانحرفت المستغفر عن الصراط  
 المستقيم وعند اللهم يا مجيب الدعوات عرفت انك العظيم ثم اكرمه  
 واستجرا طاعتك الوحيد ثم عادوه وعزتهم الحيرة الدنيا رخصوا  
 بفصالهم وابعادهم منهم بهولهم وحصاروا صوابهم وشهدوا  
 انك شريكهم في نعمهم وخصوا انشا ط الادوية بعد التدرك انوا بتجدي الادوية  
 لم المستغفرين اللهم اني اشهد انك ما قصرت الابداع الطاهر  
 فرعان الحق بعد طاعتك حترقلت وقومك الحق باننا هو  
 وهو انا وفي مقام اخر غاطت الشاه فر توجب للذر صدر من  
 عرشك ربك بانك انت انا وانا انت وكانهم كانوا صحاء  
 عبادك كما وقلوبهم كانوا اجمارا لوطين من السجين وفر مقامهم  
 ما فقت ابدانك بدينه وقلت هذا الكتاب من اهل  
 الهيمن القيوم الى اهل الهيمن القيوم وبلغت لعمري العلم  
 وسمعت في النداء كالسماوات والارضين وفر مقام  
 آخر قلت وقومك الحق هذا الكتاب من على قبل نبيل ذكراه  
 العالمين الى من يعدل اسمه ادم الوحيد ذكراه العالمين  
 واني بهذا يعرفون كل النكروني ويجعلون فيهم من الاخرين  
 وبعد ذلك يا مجرب ما غلبت كرم صحيفة الاله وقد شرت لعباد

يتابع التمرة وكثير من شاهدها وما تركت باب البيان الاقوى  
 فضحت طاحته وانتهت كبر الطامات والعبادات التي  
 فيها الطلعة المسجود النير الوجد واشهد بان كان في الفطرة الوجه وذا  
 طوره والجانة واشهدت بمبلغه وكفر عليه بنفك شهيداً بان  
 بنفحته وصاحب اللات الفطرة والبيات بالقدرة  
 حيث شهدوا كهدم مخيم عنده وتقلدوا برقاهاهم قلاوة العبر  
 واغروا واغروا واكتسبوا كبر السار بان حق وانكالة ساجد  
 ككتسبوا هو الحق قد كان بنفك الحق قوماً وبعد ذلك كيف استجروا  
 عن جهالة وسوا نعمه ونفحاله بعد ما يشهدوا انهم الاخير  
 وصاروا كما لم يفتدوا من العاصين وغروا بعض من الفاظ فحله  
 ومواقفه بعد الذر يدرون في انفسهم بانهم كانوا ككتسبوا من  
 وانهم قد كتسبوا في سنين فوق خمسين سنة ويعلمون في انفسهم  
 بانهم لا المنة من بنفك الجليات يكرهون صاحب جود الالام  
 والبيات وانهم باعته وخطرت وقدرته في سرعة الاستكباب لم  
 المقرين نسيتم بالبر البيان في تلميح من الزمان اتابعكم بطلعة الزور  
 وظهر العبد لكم كنتم من الغاطلين كما سمعتم باقوم في كتاب النور  
 الذي كان عندكم مشهور كما قال عز وجل في سورة الغاطر نظروا  
 على انهم لم يتركوا جوداً في شدة شدة نواير نوره

وقليلًا ما أنتم قد تكون لما خاطبه العلي الاعلى بالصبر الا انزل هذا  
 الغاء اذ الفتر كيف انتم لا تشكرون لاحد الله في البيان <sup>الخط</sup>  
 بعد الواحد لالتسعة عشر فكيف انتم ظهور الاخر بعد ذلك  
 انتم فرسان له محمد يجر الكدر عن الايمان مثله وهو آيات  
 بالقطرة والقدرة فانتم عند لا تعرضون لما قال فقطرة الآلهة  
 انزل صراط حق عظيم وانتم يتخون لما قال عز وجل في حسن القصص  
 مما طائف الشريف ان هذا الكتاب من القرآن حوقا  
 بحرف فكيف انتم لا تشكرون وفرسان الا ان هذا  
 الدين صواب من محمد ان لا تشكرون الكتاب في الرب العاقل  
 بان الابرار وانما سلطهم ليعودون والله لا يتم ولا يخرج الامر  
 كتب سنين ولا انتم تصدرون ان تصحون والله لا ينزل  
 فرقاء اجاب الانزل ذلك من فضل على وانتم باللاه ايمان لا  
 هي ستر الفاظ الاقنانية مع آيات الرحمن كيف انتم لا تشكرون  
 فادعكم بالخواني عليكم اتباع طلعة الارضية السرى فكم طلعة الآلهة  
 انه هو فرعون شر الاخر فاقبلوا اليه وانتم الى حوزة لا تشكرون  
 وان كنتم فرسك فكم كتب البيان تطردون لو كتاب النور في ذلك  
 هو الجور تفردون لا سقم من غير وفقر كتاب الواحد <sup>النور</sup>  
 فرادى ظهوره اليعقوب انه ياد من الارض ويسار بانى لاه

والله الا انما وانه هو الاول والاخر والظاهر والباطن فكيف انتم  
 لا تشعرون كيف تمنعون له وراكم عن لذات نفحات الروح ولا  
 ذلك للفساد والفسح والفسق اكثر الخضر لان انتم تشعرون هذه  
 سفينة النجات فلم يكن كما كان امنا ومنه ان يخرق ولو انتم على الهيا  
 المراد نفحات تعصموا هذه حذر الله الانقسام لها فانتم الى حزنه  
 لا تمسكون هذه ذوات السمك كما قال فقطة الاولى فانتم لا  
 تتوجهون ولا تشعرون لم السخيرة فاطم السموات والارض لم  
 المدركان من حبيبه وخلق بشيئه وانتم تعرضون لا تحفظوا  
 فزدين الله ولا تمنوا منظر نفسه ولا تتعبوا كغير غاشم من رؤا  
 واجتنبوا عن نار البعد وحبيبه الى الله وتووا انفسكم لانه  
 خضر وهو يخرج عن آيات كمال البحر الانس وهو نور الفطوة للاجته  
 والكينونة الذاتية وسر الصمانية انما تشعرون وهو الشمس السمر  
 وسما السمر ونور الانوار وكما في في الاهوت الامم وكلمت  
 الخلق لا يسجدون وانه ليهو اسمر الصوم - تمت الكتاب بعد الله  
 الكعب الرواب كتبه عبده الفقير المحتاج على محمد الاله صفيان في  
 يوم شاندرم شهر ربيع الاول سنة ١٢٨٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله که هر اهل دست و پا بصورت و کتبات علی الراجح الاول  
 در این کتاب آنکه الراجح است لایسر فی الا الراجح الاول  
 که شریف زینده کتاب آنکه صرفی بیشتر از آنچه در دسترس  
 باشد از خود در آنجا زیرا با آنکه قبلاً بخط مؤلف نشان داده  
 شد است اگر نسخی دست آمد خط خود مؤلف فرض شود بسیار  
 بعید است بر وسط آنکه اصلاً عانی در خط در فروع نیز اصطفی مردم  
 علیه بدان دیده شده از غلطی ها که از به سواد نسخ کننده  
 وقت با آنکه خط هم که نکند منسلی هم از نسخه خوب نوشته  
 کرد که چنین کتابی است که مسلمانان غلطی ها نیز زینده  
 نسخ کننده غیر از مؤلف بجهت و چون تصور میشود که علی  
 و صفیانی بدان برادر جناب علی جمیع قهر سلام الله علیه باشد  
 که این نیز گوید هم کتاب مؤلف در اثبات بطلان دعوی هر  
 بهائیت نوشته که وقت در این بزرگ مقام دشان علی  
 بزرگ که در سواد و سواد در برابر همین استقامت هر نیز اصلاً  
 در ایمان و ولادت حضرت ثمره صلوات الله علیه بر آنکه  
 شعر و کلامین از دستاویز بزرگ آنحضرت بدست میرد  
 این دعوی شریف شدند و در آنکه در سواد صفیانی غیر

یازده مسند در این فرض خدمت ایشان بودم حالک است  
 در بیان بغداد نوشته شد و شاید همین کتاب است که  
 حنیف یک کتاب بسوط در کتاب آن نوشته و چند  
 بشریح که در میان آن دو بخوانم و در استدلالات در بسوط  
 فیه الامه تنوم و له بخاطر میاید در جواب علامه معراج  
 بود که آنم مختصر است هشتم باشد یا آنکه بواسطه بودن  
 در بر سینهها نوشته اند نام علم مقدم بر نحو باشد و الله  
 گناخرا نیز برادران در نوشته این کتابها سبب شهادت  
 آنان گشته و دست سیران در عرفان آقا علم معراج  
 در بغداد گفته و بعد مرقوع علامه جمع در کتابها  
 شوی شدند چون احتمالات بعد شد اگر این کتاب  
 نسخ مختصر بعد از آنجا باشد از نسخ دیگر کتاب باشد  
 در نوشته اند آن برده شده و در ضمن آنجا به اطلاع  
 یا هشتم حرف بنظر آید در دست نوشته شد تا آنچه در  
 در کتاب آید و بعد و نسخ مطهر اندک آن در دسترس این عهد  
 یا آنچه زحمت جستجو پیدا کردن موارد با هر چه مدار است  
 نوشته شد و که آنچه بعد آن دسترس نماند و یا که مشکوک  
 در بیان حدیث تاخذ نسخ گردید که این از تفسیر بر روی کار

که بسیار استغافه مردمان بصیر و قوی نسوخته و دیگر  
 داشته باشد و با توجه با اینکه در صفحه ۱۵ عزیزه را حال که  
 قریب شانزده سنه از خروج حضرت اعلیٰ گذرشته و حال چند  
 ماه پیش از بکر قریب یک سال است که ایشان را نسبت میدهند  
 و جعلیات زیاد بدنام میکند که انکسار و عایت کرده (در تاریخ  
 دیگر که در ضمن ذکر بیانات خود ذکر فرموده است از جمله در صفحه ۷۳  
 میگوید تا امروز که است و سه سال از ظهور بدیع میگردد و حاصله  
 ۹۱ بین تاریخ گذریده شده در صفحه ۷۲ و صفحه ۸۰ آخر کتاب  
 نظر میاید که تاریخ خاتم مربوط با صدر تألیف کتاب است و خود  
 مؤلف است نسوخته کننده (اگر نسوخته کننده دیگر باشد)  
 و بعد حال این کتاب اجمالی تاریخ را در شرح زندگان درله و شاکر  
 و شاکر این مقدار که در شرح و دستا مشهور صدق است و در شرح  
 نسوخته چون در ضمن نسوخته گران این کتاب یک نسوخته کار صد  
 در هر که قسم خواندند که در آن مؤلف علیه ضیاء الله و نوره در صفحات  
 ۱۷ تا بیست فقره فرموده است و ترسرسند تمام آن در صفحات  
 بعد نسوخته میشود تا خوانندگان را تسکین که عداقت مند یکسخت  
 هستند ترانند همه مندرجات آنرا در مورد توجه بیشتر  
 قرار دهد بلکه کتب انکسارات را استنباط فرمایند و حمد و تعریف

کلیه فتوایان مذکور در فروع خارجیه نیز در کتابت و کتب مطبوعه  
 علیه که تصدیقش کرده و مورد اعتماد است این نسخ را خود آن  
 سعید بن خط خورشانی تهیه فرموده اند و اسلام و آشنایان و تحفه  
 صحیح الحاکمین سعید و لایحه مراتب الدنیه سیمای علی الذینهم فدوا  
 نفوسهم المقدسه لامداد امره و علی جمیع عباد الله اجمعین  
 الذینهم لا یبقونہ بالقول و هم ابره یعلون

و چون کلیه دستاویز نسخ این کتاب در دست سعید بن خط  
 ایستادند مقدم نموده و آنجا این نسخ را از ششم تا صفحہ ۶۸  
 و بدون اینکه کسی طرف مقابلہ باشد تمهانی تعالیه می نمودند  
 تا تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۳۳ شمسی هر روز از طرف ذوالعلاء

۱۰۶ بیان پنجم در حق اهل دنیا. لکه کور ۶۶

محمد  
 سعید بن خط

## روزیست تمام نامه مدعیان باثبات

### هر الفی العالمی الاقبح

جوهر تبیح و سازج تقدیر سلطان بدیع نسیم قیصر را  
 سزا است که از رشحات طغیانات ابرو خایت و کبریت خفا  
 هویات موجودات و کینوات نکلمات را از ذرات عدم و کبر  
 بر عرش غرور و همستر جالس فرموده و با سرفرازی قدرت و سلطنت  
 نفوذیات را بر اجداد جواهر موجودات و سوزج شهوات  
 و مید و مراد با لطائف معلومات امکان را از بدایع امکان  
 انوار رحمت بالغذخود نمود نمود و انفاش طراز موجودات انوار  
 از افق جهات مشرق و بهرید ساختن با جمیع مخلوقات از نفی  
 سعادت عالیات الی ارضی بر رویات شهادت و بند بر آنکه  
 لادیت سلطان و جود در امور شرمکلمات و ادبیت ملک  
 مقصود در هویات معلومات نزهت است ذات مقدس را  
 از هر وصفی که در مقدس است کینوات نزهت او را از هر  
 محور سلطان و عدت خود بر عرش تقدیر جالس است  
 و ملک سعادت بر کبر کبریت خود ساکن و بعد طغی  
 رفت کبر بر سر شکره و مقام خایت خطم بر خود شکره

حضرت بطالیم آید و انور حوجج بطالیم تا آنکه قیصص جلال در طلعت  
 جمال بر درخت فوراً برآید در سیه و بلوریه صوریه سحر و جادو  
 و مجرب شود علم هر سیر را فراخت و غطاء نرانی در طلعت  
 اعدائی کشف نمود تا آنکه بشر باشد از بهرست نور و رحمت  
 ظهور و نقطه اعدیه در او را شرح طور که جمیع منافع الملک ترصد  
 امر الله و طلعت الله باشد تا سراج نرانی در جاج آفنده ظاهر  
 مستنیر شود و صباح صیدیه در شکوة صدقنا ستر سیر  
 گردد و مستحکم شوند از سلطان علماء و مستعمل شوند از ملک سنا  
 مغز فرمود این واقعه رانی و لطیف صدان را باطلعت الث  
 کی است و خوششان بشان حضرت الرصدان من امرا کوا  
 و حضرت المقدسون من عرفانها و هر روز اول ما نزلانی  
 الکتاب ذکر منبع و آخرها الظاهر عجیب فکذیبها  
 فضیلهها با بهیكل الثالث ذکر امن لدی الله الضریع الجبل  
 این است که سادات نرانی مرتفع شد و پنجم صیدیه باهر  
 گشت و اقرامید طالع آمد جند سرور برات مجوز این  
 گشت و عملات شهر بر غصان شجره کافر مغرود شد  
 خدیاب سنا بر افان سده سینا بر تم و در قایده  
 بر اوراق و در غنای مغز کرد و فلک بخت در سادات حضرت

متحرک و فلک قدم بر بحر عظیم جابر و سدر کنت سلطان بر  
 بر سر حکم جالس و تکلم شد که استغفر و رزق الهی است و خطبه  
 النوریه و استرین بلباب الرزق علی لسان مودعه العلماء بان جلوسه  
 خیر من عبادة العالین الا ان بذک فلیتناقص التفاضل  
 الا ان بذک فلیتدف و رزقوا الخالصون قسم  
 سنه و نقطه مهضاه بر عرش قضا که جلوسه ان نیر عظم عظیم  
 از تخیل در مساوات و در ضمن است اینجاست که نفس سیر  
 و نفس خود موقد شد از غیر آنکه سر کند در زار و در جلوسه  
 شمسها که بنظر اصدار از مقرین و مخلصین که شسته چنانچه  
 نقطه اعلی و طلعت ابرو روح فرخ از عرش الظهور قدله  
 حش ان سفراید لن یخبروا الاخبار ولن یفکروا الا افکاره  
 لن یتلخ الی باطعنه اعلی جواهر اشد الی الوجودین  
 ولن یتصل الی ساحه قدسه ابهی مجرد عقول المقدرین  
 مغز نور راتند و نظر ششراست از عند الله خالق الارض و  
 السموات تصرفند از اشباح و امثال و تعدند از اشرا  
 و اجال سبحان الله از این خیالات مغفوره محدودند  
 بیانات خفیه مرصوده امی لایم بیان بشنیدند از مراد و از  
 کینزات فانی خود جموع کنید بطلعت باقی و از افکار خفیه

متصاعد شود بسور سادات قدمیه که شایسته رحمت و  
 حمایت بودم و انوار کور فرود گیرد و بعد بر خیم رحمت  
 و قباب عظمت جالس شود در فسطاط کرامت و کلاک  
 رحمت تزیین باشد تا در اسرار شریف را در گوش  
 پرش بشنود و از سکس عظمت بهوش آید و جلوس  
 سلطان لاله را از زمین قدرت مشهور است چون نماید  
 که این است نیر اعظم و لطیفه انعم و دقیقه انعم اگر ظاهر شود  
 با نوزادگر شده در این ورقه بیضه نیره خوابید شنیدند  
 غایت طهیر را بر خصمان شجره کافور که بسایح عذب  
 و جوهر ولد از جمیع حیات بخوانند شماره و کفایت طلسم  
 سرور را بر هر شجره و خطه بنامند که جگر ز طاعت نماید  
 پس سجایا لفته نیره متصاعد شود که آن نام رحمت  
 آنگه از مشرق جان میزند و نفع غیر از شمال شرع محبوب میاید  
 قسمت عمر را بر دلیر و رحمت جاوید با قیام را لافند  
 نماید این است حیات ابدی و حیات سرور تصدیق  
 ایام را بدینید بهی طاعت ابدی ظاهر است سیخ  
 الجمال فی قصص الجلال و انتم حیثه تضرعون و تضرعون بهر  
 تأخیر رحمت جاوید است و سحاب کرامت در ترفع و سحاب

مودت منموج است سر نماند که از رضا مبارکشان <sup>کبریا</sup> غایت  
 در دل او امر و نوا هر باز نماند لایحه فدائی و آنی قسم خدا  
 که مخالف دشمنانم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم <sup>تعالی</sup>  
 برافزیم <sup>بهر آن</sup> بر رضی ساجده طلعت مبارکشان  
 ز کعبه ان سائر و آنم محبتشان در آن شهید و باقی  
 ما خلیت من ارض الاوقد و قعت و جهی علیها  
 سجده الله المقدر العزیز العبد و ما ترک من لسان  
 الاوقد نادیت بها الله و کان اهد علی ما قول علیم  
 نیستم مگر عید ذلیح در ساحت قریبشان چشمها فلهم  
 در خواب است چشم لایح نیز از خوف پرستند قطره  
 رحمت است و هیچ نفرسار رسیده اند و از حد برت  
 خاک تر صد دعایت از دست کرده عرض ایشان عرض  
 شده سبحانک اللهم یا الهی توفی بان کل الصواب  
 نامون علی فراشهم و عیون البهاء منتظره الیدائع  
 رحمتک و کل العباد مسترقدون علی باطعهم  
 و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشاقه لطوا نیز  
 و افک سجان اهدکما از برای غیر لقاء ظهور <sup>حضور</sup>  
 که ذکر شرر و دشمنان است از بد در صدم لقاء و نظر بر <sup>التقدم</sup>



حضور فرماید که صاحب ادراستد که در این دستگیری و در  
 گیرگی که در عجب کند که قسم بخند که از اول از تم غفلت است  
 و عجب غفلت بر عاقل است بیا میرم بخدا از شر او و از ذکر او  
 شاهم پناه برید که شاید بگذرد عمارت در زیر سنا و با  
 حاضر کرد و از آن اوج و اوج هر آنکه با صدر شود  
 هذه و رفعت علی عن مثل الجذب لو اقم تعلون النفرها  
 ولشهدان بانه لهو للحي لا الدلا هو وانا كل له عايد  
 و توقن بانى عبد امنى باهه و ايانان اقم قليلا  
 ما تفهون هيرى لى لى بان را کفایت میکند که  
 سلطان امر در سوادق کون مکنان است در خزائن سرخورد  
 کسرت بد لغز رزید در عرض ساکنند و در کدام دیار سراسر  
 اذا صاح الورداء فى قطب فلك السماء و تزلزلت  
 ارکان عرش عظیم و تقصت السواد و طلعات ال  
 على الاراس غروفیع و تقصوت حمامة القرن فى سر  
 الکلمات بندا و ترفعى فلنکین القاصرات فى عرش  
 الغرفات بايات بدع حزين و ليجربن دموع الحيات  
 من عيون الطاهرات على خدود مجد ليع حيفن  
 لا صحت حرمغ البکاه من ملکوت الاشياء و ترک اللفظ

و مرجعنا الی ذکرا قده العزیز العمد الذی له ملک السموات  
 و الارض و کل ما یدجون و المدقده رب العالمین له  
 لیسان یک توقع یدهم دستها ینام ثم اقمهم باعد  
 القدر السعالی الیه من القیوم مان لا یدکرو فی الالب  
 و لا بالود و لا بالنض و لا بالکرة کما یرضاهم و یرضاهم  
 و کفی باعد یعنی و بینهم بلحق شهیدا ثم علی و کبلا

عرض شود که زشته آنجانب رسید و بعضی اخبار است  
 متفرقه هم قید از زشته شروع گشت بعد حجت افزود  
 که زشته آنجانب چنین مطالب کفری شود و اگر بنده کما قد  
 آنجانب از کلام مطلع نمودم که سنده از بنی طلب فرموده اند  
 اگر حاضر حسن ذکر نموده شد آخرتاً لا مرانته و حاشا و لیسان باید  
 ساکن باشد و سواکل نماید آنچه بنا بر اخبار است عاجز که  
 فرموده اند و حال بدست همهت چیزی نبود که سبب انکار شود  
 بلکه خود آنجانب در این مرتبه بودند زیرا که حفظ خود شایسته است  
 عاجز بنده را از صفات و جناب بیزد رضا علی صلوات  
 علیه و علی آجانه را از مطا هر اسماء و کلام آنچه در نظیر ایشان  
 یعنی بیان و صاحب آن ولد لا ایشان همه در معانی و کلام  
 اسماء و صفات هستند و خواهد بود بگو این مطلع شود که

اینجور تخصیص برسانند از جمله گذشته در کلمه غنیه شده است  
 تغییر میدادیم قسم جدا که آنقدر آنجانب مطهر بودیم که  
 ذکر آن ممکن نیست و دیگر نوشته بودید که از چهار است  
 ملاحظه شده که شما نیز در زجاجه صدر مستبرق شمس بود  
 حق در سب فیه اول بلکه جو هر ازل و نقطه قدم است اعلی  
 بوده و هستند و آنرا آنکه هم معلوم است که حضرت می  
 قیوم بوده و خواهند بود شمس از آنکه ذکر هر است باشد و زجاجه  
 که ایشان باشند ظاهر و هویدا گشته اند آنها که شده است  
 هر دو مرتبه از آن است است تر و حقیقت است بهر کس نیست  
 داده شود و نقص ندارد و حضرت هم مراتب مراتب است  
 مرتبه قرار فرمودند که نشاء الله ملاحظه فرمائید معلوم شد  
 که طایفه حول و مخلصین در حجب در مرتبه چهارم مرایا و انقض  
 یعنی طلب نور و ضاء از دو احد بعد واحد میباشد تا فخر شود  
 بر آن است کنل در دیگر لفظ زجاجه مرتبه ندارد در حجب مراتب تا  
 حد حرف شود و از جمله گذشته قسم جدا که آنجور عهد  
 میگردد و آنجور میباشد هر مقصود ایشانند پس کفر آنکه  
 شهید آنجور شما همان نوشته در ملاحظه بفرمائید معلوم شد  
 در جمیع آن نوشته با ابر ایشان نوشته شد در خصوص در کتاب



باشد کرده و همچو کمان داشتیم که از احباب بعد از این فکری بر  
 آید و لایحه را طلب و در دستر میشود که فرمود اینجور بود در جمیع  
 امور خود خدا را در میان آن که الله که جمیع از منفذ فرمودند که  
 بعضی زمینها که صحبتها ذکر نموده اند که شاید بتوانند در امر خود  
 نمایند چون نتوانستند لهذا فرمودند در هر سر که غفلت  
 افتاده و بهر آن فکر میکنند هر چه باشد میکنند و آنچه را  
 میکند و کفر غفرت که ملاحظه میشود جمیع معدوم و معقول  
 خواهد شد و دیگر عرض میشود که طلعت از آن در میان  
 و از نظر خلق مستور و اصحاب و احباب میباید در این  
 بعضی تو قضا زید دارند معمول نمیشود لابد که در محبت  
 میباید و لابد است که جمیع سرور برگردند و در غیر محزون  
 معلوم است که هر کدام علی ما هر علیه حکایت میکنند و است  
 میدهند یعنی این قسم بجه و خولای بجه بار حال بعد از  
 و حصول نوشته جمیع اصحاب را جمع فرماید و ایات خود  
 بر همه العاقرانید و انظار حسب تمام بفرماید تا جمیع آن صحاب  
 کمال حسب را در شما ملاحظه نمایند تا دیگر نتوانند خنده نمایند  
 دنیا را اعتبار و عتبات نیست آنچه باقی است و دائم تسلیم  
 امر الله است و این جانب یعنی در اقامه امر الله بجه و دستم

و خواهم بود و بعد از کتاب نور بنده اینج نوشته را که در  
 وقت شنبه صبح ابراهیم بن نوشتند که مبارک و غفور در  
 این عهد نماید اینج است که خدمت فرستاد ام شاد همه  
 اصحاب باید ملاحظه فرمائید در جهال نفرمائید در ملاحظه  
 آنوقت معلوم میشود همه مراتب و همین نوشته منفه  
 و بعد است بر صدق این عهد که در آنم در کلمات منظور  
 و از جمله آیات نور اینج است که میفرمائید و تقدیر ما  
 الذین آمنوا بآیات الله ان ینبوا قولک فرار ربک و حملنا  
 نذرا من الذین انقلب العلم علیک و انقلب علیهم الایة  
 اگر گوشه باشد همین یک آیه کفایت میکند همه را شاید  
 همه معلوم میشوند و اینج سبب را در هر کتاب معلوم  
 فرام نموند که آن مرد که در میدان سجود العاقبت و در کتاب  
 مستدرک است تا بعد معلوم شو قل الجواد استغفر فی ما  
 افرطت فی امر الله و تعذبت فی حقه و انسبت  
 السوء باهوا و نفسک فما اقرت بعد الا هذا  
 ان تحب ان تكون من الموقنین و لان الله کان  
 غفیرا عنک و عن فعلک و عن الذین هم آیات الله عند  
 جناب جوادیم متعزرت زیرا مطلع نبود بسیار است

هست که ذکر آن جایز نیست نه شاره و ملاقات قسمی باشد  
 معلوم شود با رجال صحیح از اصحاب از لایم اولی آید و ذکر  
 کردند شریف آوردن آنجا براه نمودند و کفر بعد ظاهر  
 نشد چند قنطر بودیم و همان اصحاب این منبر را ملاقات  
 نمودند و احوال و افعال بنی بر آنها معلوم شد و تعجب است  
 که چرا عرض نگرفتند حال استعداء این منبر است که بر این  
 حرفها را تدارک بفرماید که اینها یا جبار و کبر میگویند  
 که مغایرت در میان است بلکه کلمه اتحاد و یکزیغ و کفر میگویند  
 و دیگر حفظ امر الله را بفرماید در نهایت قدرت و قوت  
 که خدا معین و ناصر خواهد بود و توفیقات و فرشته جات  
 اصحاب بمبارزه شد و دیگر جمیع اصحاب را با کرم در  
 مدح ایشان گفته شد و مسجدی الاقصی و واقع جلها  
 و عرش البهاء ارض علیها فشی خطایها که در قول  
 در قصیده ذکر شده و آنچو در زبان خود ذکر نمودم در  
 لغت شود جمله مراتب خضوع و بدایع مقامات  
 خضوع از این منبر بآنحضرت معلوم می شود اگر چه این  
 داشته کفایت میکند